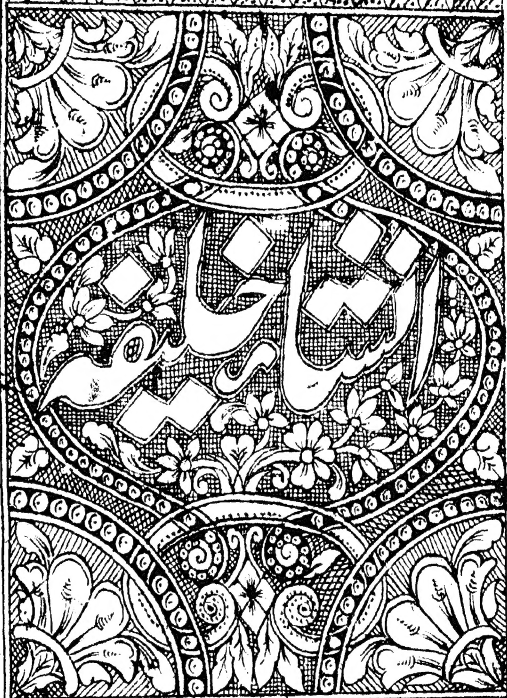
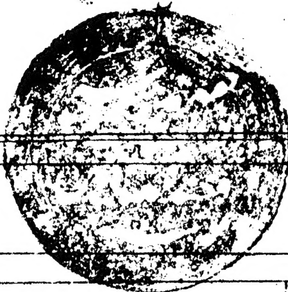
بتوفیق خالق کون و مکان درین زمان یمن اقتران نسخهٔ



در مطبع مسیحی موسومی مسیح الزمان سنه ۱۲۶۸ زیور انطباع یافت

١١٥١



بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بی‌غایت مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خردوران از تحریر انشای ثنای بکرش
چون قلم سرگردانست و منشی بلاغت نشان دانش حرده بوران از تقریر املای وصف بی‌پایانش
خامه‌وار بریده زبان **قطعه** صانعی کز کمال صنع و جلال / در ستایش زبان ناطقه لال
آنکه کنه حقیقتش برتر / از قیاس و گمان و وهم و خیال تقدست صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام و
تنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام و تحفهٔ درود بر آن عاقبت محمود که آیت فیض هدایت
ما ارسلناک الا رحمة للعالمین گلیست از گلشن افضال او و منطوق لازم الوثوق لولاک لما خلقت
الافلاک حرفیست از دفتر کمال او **رباعی** ای مالک ملک شرع و دین بر تو / کشاف دقایق تقدیر بر تو
بر اوج پیمبری هو آدم / اندر حضیض ماء و طین بود و علی آله العظام و اصحابه الکرام بادا ما

بعد من هیچمدان خوشه‌چین خرمن ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر بهیر **ابیات**

خاطر آشفته دارم و دل ریش | لاله‌سانم بداغ محنت و درد | یی من بر مراد دل نرسید
فرحت از من رخ نقاب کشید | هر زمانم الم کند پامال | شربت غم دهند بجای زلال
از سموم غم بباغ وجود | هرگز این غنچهٔ دلم نگشود | مثل من نیست در جهان ثانی
حرف خوانی ز لوح نادانی | من که علمم همه ز سر تا پا | در سخن کی شوم سخن آرا
فهم ناقص کجا بر سپهر شگرف | از سر مصر عار تو گیری حرف | هنگام طالب علمی ملهٔ فتوح

که بدیدهٔ تیقظ وران خرده بین شکل فتوح می در آید و بچشم دانا دلان سخن آفرین صورت فتوح می‌نماید

فی نی مقامیست فیض آگین که علم بعمل عالمان عظیم الشان علم بر آسمان افراشته و خطه ایست دلنشین که عمل بعلم عاملان رفیع المکان مشعل آفتاب را درخشان ساخته حذاقت پیشگان حکمت گفتارش معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش چراغ افروز موسوی مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف گشتار و منجمان دقیقه گزینش از ثری تا افلاک الافلاک واقف اسرار ساحران جادو طرازش تازه ادای تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر سازش شگفته سرای شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام سطوع شمع جمال خورباش چراغ آفتاب آشنا بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارضش از غایت خجلت صبح گوهر نثار مساز

ابیات

بهر کوچه اش گلرخان ره نورد · ز گلها گلستان شده کوچه گرد
همه حسن صبح و لطافت لباس · بآیین گل گشته رنگین لباس

گلستانی ست که تا طرازش سد سکندری تواند بست و گلزاریست که مدح پیرایش بر مسند جم تواند نشست صحن بی الکتابی چون چهره پریرویان مهوش روشن نیاز امید شامش بعطر سائی چون زلف مشکبویان دلکش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را آب داده و طراوت اشجارش ابواب فتح بروی نظارگیان گشاده

زهی صفای عمارت که در تماشایش · بدیده باز نگردد نگاه از دیوار

ز فور خواهش دوستان محبت اساس و دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم میداشتند و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بران آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله بخدمت بزرگان و عزیزان که اتفاق افتاده بود پرداز و مرتب و مبوب جمع نموده گلدسته انجمن سازد که هر گاه گردش دور روزگار چون حروف تهجی از بساط سرایا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری بماند این قلیل البضاعة بحکم واجب الاطاعة

همه را فراهم آورده بچهار فصل مرتب ساخت و بطوالت کلام که باعث تکلیف تام میداد نپرداخت

در سلک نثر چون در ناسفته سفته شد · مجموعه فضائل تاریخ گفته شد

فصل اول در مکتوبات **فصل دوم** در رقعات **فصل سوم** مشتمل بر دو قسم **قسم اول** در مراسلات تهنیت آمیز **قسم دوم** در ... بات تعزیت آمیز **فصل چهارم** در آداب القاب و خاتمه کتاب اگرچه نظر برعایت مناسبت مناسب آن بود که آداب القاب از اجل فصل اول می‌نمود لیکن از انجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر اول با آخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت برین تقدیر اطراد

نکته دلپذیر در مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است التماس از صحیح نفسان معنی رس و معنی بیان صحیح نفس که از
خطا لعین عطا حسین در ابرو میگذارند و از رهگذر کمال محوبی عیب را هنر می پندارند نیست که بمقتضای
فحوای الانسان مرکب من الخطاء والنسیان **بیت** بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح
نتوانند بپوشند

فصل اول در مکتوبات

مکتوب اول

بجناب ارشاد مآب قدوة
السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صمدیت مقرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون د
عون شیخ پیر محمد زینت بخش پرگنه سلون تحریر یافت **بیت** آرزو دارم که خاک قدم
توتیای چشم سازم دم بدم + کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم آداب تسلیمات معتقدانه
و مراسم کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن بهجت
موطن آن قبله ارباب تحقیق و توحید کعبه اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطایف انسیه معدن معارف
قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد ظلال جلاله و نواله میرساند که اگرچه بحکم بیت مولوی
جامی **بیت** نه تنها عشق از دیدار خیزد + بسا کین دولت از گفتار خیزد + فدوی جان نثار را
مدت بسیار آرزوی پابوس ناصیه سایان آستان فیض گستان که اکسیر مس وجود و فروغ بخش پیشانی سجو
ست فوق الحد دارد و لیکن **بیت** زبس بمکتب غم مشق لاغری کردم + تنم چو کاغذ مسطر
کشیده میماند + قطع مسافت بعید را دشوار دانسته از حصول این دولت فیض و قبول نسبت حرمان ست و
علاوه این حالت به ملالت انکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم که با جریان آب از هر بن مو شعله
آتشین سر بر میزد حالتی داشت که بر کس مباد بلکه بهیچکس مبادا الحمد لله که در نیولا توجهات کریمانه آن قبله اهل
کرم بیش بر این خاکسار بی انکسار بود از آن عذاب الیم تخفیف یافته و سیلاب چشمی زایل شده اما
از بار غبار چشم که تا حال مایل بتیرگیست سبکدوش نگردیده معهذا **رباعی** صبری نه که از عشق بپرهیزم
من + بختی نه که با دوست در آمیزم من + دستی نه که با قضا در آویزم من + پائی نه که از میانه بگریزم من +
در نصورت بمقتضای فیض عام آن قبله انام امیدوار است که اگر آفتاب توجه خاص در باره ذره
بیمقدار تابد هر آئینه از گرداب اضطراب بساحل نجات رسد **مصرع** یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس + پیوسته
خورشید هدایت بر اوج در دریای عنایت موج در موج باد

مکتوب دوم

بگرامیخدمت فیض موهبت
مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی آگاه دل قدوة الواصلین زبدة المدققین حضرت مولوی

مولوی نظام الدین دامت برکاته و نواله و افضاله مشتمل بر استعفای جرمیه و استدعای رقیمه تحریر یافت
بیت توئی مقصود گر مشغول غیرم ٭ توئی معبود گر نزدیک دیرم ٭ ای عطا پاش خطا
پوش و ای جرم بخش عذر نیوش ذره بمقدار که تا انمدت خود را بارسال عریضه نیاز یاد ضمیر فیض آباد آن قبله
مسترشدان راسخ الاعتقاد کعبه مستفیضان واثق الانقیاد نداده آن بود که در ادای لوازم فدویت که لازمه عبودیت
کیشان عقیدت اندیش و طریقه عقیدت اندیشان عبودیت کیش است قصوری راه یافته باشد بل از رهگذر
انفعال کمال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور موفور السرور رخصت نشده نتوانست که حقیقت
حال را بقلم آرد **رباعی** یاد تو شب و روز قرین دلم است ٭ لطف و کرمت گوشه نشین دلم است ٭
از حلقهٔ بندگیت بیرون نزنم ٭ تا نقش حیات زیر نگین دلم است ٭ ضمیر کاملین عقیدت گزین هیچ سعادتی
به ازین نمیداند که خاک قدم پاک که توتیای دیدهٔ اولی الابصار است سرمه چشم خود گرداند و بحکم آنکه
اگر آفتاب تابان ذره بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مورچهٔ بی زبان را به پیام
یاد فرماید چه قصور امیدوار است که درباره … ندامت این سراپا ملامت نوازش نامهٔ فیض شمامه
مزین بمهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین نگین سر افتخار
بفلک ساید و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور آید **بیت** گر شود لطف و کرم در
شان من ٭ جلوه طاعت دهد عصیان من ٭ سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد الی یوم التناد مخلد و مستدام
باد بحرمة النون و الصاد **مکتوب سوم** در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامه قبلهٔ ارباب فضائل
کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت میان عبد الغفور زینت بخش بلگرام لازال بالاکرام تحریر یافت **رباعی**
گر شاه تفقد گدائی بکند ٭ وز لطف نظر به بینوائی بکند ٭ از دست گدای بینوا ناید هیچ ٭ جز آنکه بصدق
دل دعائی بکند ٭ ذات قدسی صفات آن مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق
معقول و منقول واقف حقائق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان
مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرا هدایت فرمای
عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین فدویت گزین خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات فراوان
و کورنشات بی پایان معروض سعادت اندوزان حضور موفور السرور میگرداند که بورود سرافراز نامه نوازش
آمود که مشتمل بر اطلاع ماند بود بقبول بارگاه صمد میان ابو محمد مرقوم قلم فیض رقم گردیده بوجبین نیاز بسجود

بسجود و سعی و تقی سعد قبله گاها میان تو محمد خود در راه عدم اخلاص و ریش پیش گرفتند و بی آنکه به بنده خبر شود بطالب
علمی تحصیلات رفتند و باین سخن خود نکرده قرار داد حضوری ابر باد داده بو آب الم بر روی دوستان همه
کشادند و مشتاقان یکدل و محبت را دشمند مهاجرت گذاشته نرد دغا باختند و رشته مواصلت
مخلصان صمیم القلب گسسته با آشنایان جدید هنگامه موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت
و سابقت بجاو زیک نقطه محنت کشیدن و صد آفت صدافت دیدن است غرض که حکایت شکایت اگر
کربا این مهربانیهای آن حضرت از خدمت فیض موهبت جدا شده بقلم نمگنجد و بمیزان بیان نسنجد ضاگرها
بحکم آنکه **فرد** بنخوا این چمن از سر و لاله خالی ماند کی تهی رود و دگیری همی آید از رفتن ایشان بر دل
فیض منزل که نمونه لوح محفوظ است غبار نخواهد نشست شرح داپند بی نامی بی نظیر مقبول کونین میر
حسین نوا ایدالله قدره نقل بر داشته مرسول است بنظر مرحمت اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم
ممدود باد **مکتوب چهارم** در افتتاحنامه چانگه از خدمت یار دلنواز ابیاتی بسر انجام نگارش یافت **فرد**
حسن تو همیشه در فزون باد رویت همه سال لاله گون باد تا وسمه مشکبار عالیه مویان نازنین تشکلین بحنای
خونین جگران سپهر و نقش رخسار مهوشان زهره جبین شکل فزای مهر سپهر بهار جمال ان طراوت گلشن
آمال و امانی و نضارت حدیقه تزئین کامرانی گلگونه عارض خوبی خال چهره محبوبی سواد دیده وادی مردم
چشم ارباب قبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ افزا گلش ناله آموز بلبل باد بعد ادای آب
سوز و سازها نهان که آتش انداز کاشانه دانش و آگاهی ست باظهار حقیقت حال زمان هجران میپردازد
و دل را از شبیه ایام هجران خالی میسازد جانا آن قامت سر رفتار که در چمن رعنایی شمشاد است و آن سنبل سیاهی
گره دار که حبیبه شیبانی با سنجر گردن افتاب است و آن قوس عنبرین که بجهت صید امن و امان دل
ناشکیبان زه کشیده و آن نرگس مست نیمخواب که در سایه چتر مشکین تکیه بر گل زده و آن مژگان
فتنه کیش که ناوک سینه امید ست و آن خال مشکین که مردمک دیده خورشید است و آن دهان
غنچه آمین که راه اندیشه در ره گم ست و آن لعل شکرخند که پیوسته چون گل صبح به تبسم ست که ما از رم
حسالات مانند حلقه در بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت
هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی سرم چون حلقه با قدم همراز ست و دلم چون لب نی
بهمدمی آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون حبیبه جمالت آویزه گوش ماهی گشته و دود آهم چون ناله

زلف مشکینست به باد هاله زده باغبان قضا نهال وجود مرا در حدیقهٔ گیتی بار محبت صرصر فراق پرورده
و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمهٔ غم آب داده که غنچهٔ سربسته دلم از نسیم بهاری نمیگشاید و چمن
طبعم از گریهٔ ابر آذاری بخنده نمیگراید **بیت** زجوش گریه اشکم گشت گلگون + شده مژگان من فوارهٔ خون
خوش آن ساعت مسعود و زمان محمود که خاک آستان دولت نشان را توتیای چشم سازد و سینهٔ محنت
کشیده را از غم و الم جدائی پرداز دیده و دل ای وسیلهٔ قاصد پیام نغمهٔ محبت در برسراید و زبان خلاص
بیان حکایت فراق و داستان بیتابی اشتیاق به تفصیل وا نماید **مثنوی** تو باشی از غرور حسن بیزر
من از حیرت کنم خود را فراموش + بعشوه گر کنی مهر دهانم + کنی گویا چو شیشه خود زبانم + بگویم قصهٔ بخوانی خوش
بخوانم نامهٔ بیتابی خویش + جوابی بشنوم زان لعل سیراب + که از بزم وصالم بهره یاب **مکتوب ۵**
پنجم بدوست سراپا مغز بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد که کمانی فرستاده بودند تحریر یافته
فرد زهی سعادت آنکس که یارش آرد یاد + کند ز بند غم و محنت و الم آزاد + بیک تیر کام مستقبل
زلالهٔ گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی و رفرخنده ایام به محبت کیشی مستهام کمانی که خجلت ده
ابروی مهوشان دلارام بل هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش
را از گران بار کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید **فرد** بسی سربلندم ز احسان دوست
دل و جان من هر دو قربان اوست + قسم باسم پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست
اگر این گوشه نشین آدینه جبران و مقابل این عطیه تیر قامت با توانا را کمان سازد و رو بدست
از میدان وفا در آمده بسی سر قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط رنگارنگ صفوهٔ این چرخ مینا
بار آید عطارد قسم رد و قبول بر تختهٔ جبین اهل زمین ثبت نماید سهام آرزوی آن فضل الکرام بهدف
مرام مقارن باد **مکتوب ششم** در جواب تلمیذ رشید عبد العزیز مشتمل بر ترغیب علم تحریر یافت
بیت ادب تاجی ست از لطف الهی + بنه بر سر برو هر جا که خواهی مکتوب محبت اسلوب
آن نادر العصر مشتمل بر صلاح پدری قصد طالب علمی قصدیات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند
رسید خاطر را قرین اصناف مسرت شادمانی گردانید اگرچه این نکته بیاد آمد امتیاز سفید و سیاه از
نامهٔ حال این مشتاق سوختهٔ آتش فراق و دوختهٔ ناوک اشتیاق کم و بیش بر حرف و داستانه که به
نقص عقل و عقول می پندارد نظر ندوده بی تکلفانه بر روی قلم می آرد و آن اینست که طالب صادق

از ظاهرش هر رنگ باطن است بمقتضای کلام خیر الانام علیه السلام اطلبوا العلم ولو کان بالصین تا
رنج شدت و غربت بر خود نبیند گنج مطلوب ندارد و تا غلام وار کمر خدمت بر میان جان نه بندد دامن
مقصود را چنگ نیاز در نیارد تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکه مردان سرخرو نماید جان من اگر موجب خبر
المسافر وسیلة الظفر رسید و وقتی پامال از زاویه خمول سر بر آورده شداید سفر را که صورت سقر دارد
برخود گزیده به آینه به تحصیل کسب کمال بالا دستی بر ابنای جنس خود نبیند بر آدرم بحکم آنکه تا انگشت وار
از قوس خانه بر نجهد بهدف مراد نرسد **بیت** بسفر رفتنت مبارک باد بسلامت روی و باز آیی
الله تعالی آن یگانه روزگار را از خاک [illegible] قدر دار که دفتر جمعیتش ابتر است برکنار داشته به علمی که با وجود
به رنج ترقی پذیرد رسانا د و [illegible] زمره مقبولان خود گرداناد **مکتوب هفتم** در شکایت سپهر مهر
و استبعاد عالی نامه محبت شمامه تحریر یافت **رباعی** اگرچه بانگشته بصحرا کشته ایم اما از آب
به دریا نشسته ایم آغشته صد هزار کدورت بزیر چرخ ÷ مانند دُرد در ته مینا نشسته ایم بر ضمیر صداقت
پذیر آن یگانه آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحق پوشیده مباد که دو سه ده
سرا پا نیاز زمان [illegible] که از بساط انبساط حضور دور افتاده دست بر دل محتل دور ستم پیشه فرزین بند
منصوبه عاشقم را نکست داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته و ابواب رنج
و غبار دل ناشکیبا گشاده پیاده وار سر اسیر ساخته در مصورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم کشت زار
مشتاقان نزار را رسیده خاطر مخلصان قدیم را چون گل شکفته گرداند هر آینه بازی محبت محبان ضمیم قائم ماند
مصراع شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را تا رخ بساط زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان باشد
بعنایات تا مات از دست سبحان توسن بهجت و آرام رام باد **مکتوب هشتم** بهاریه که موجب فرحت
غریزی بقلم آمده بود تحریر یافت **بیت** وقت است که گل ز فلک پرده برخ باز [illegible] انسان [illegible]
چراغی بر آید از آنجا که باغ [illegible] **چمن** [illegible] ابر شحات سحاب مکرمت بگلهای متنوعه زیب
و زینت بخشیده سیراب گردانیده آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته
جبینان گلشن که غم زدگان را سرمایه بهجت و نشاط و اندوه گین خاطران را پیرایه مسرت و انبساط
است بر روی قلم آرد بر حدیقه سرایان بهار معنی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین
خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگینیت خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن

چمن نشسته سرو با هزاران تدرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلوده بلبلان جمال این گل را بو نمود
شعر سرو در باغ بیکپای ستاده ست نگر بر رکاب تو دو در گرو دوش پای دگر
با هزاران بان شوق شناور گفتگو بیت در روش حسن و ناز هست بسی خوشنما عمزه بطرز ستم عشوه به
رنگ جفا لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمه حسب حال خود را جستجو بیت لبالب ست ز خون جگر پیاله ما
در تخم نخست چنین شد مگر حواله ما نرگس مجنون از تماشای لیلی گلزار از دو چشم گشاده این نکته موزون
بلبلان وقت بیرون داده شعر باز آمی که در سوز و گدازم بینی بیداری شبهای درازم
بینی سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب عتاب گل در عاگزاری فرد از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو
تارها سپند شود مجمر آفتاب سمن سیمین بدن تلافی آداب لوازم جان نثاری شعر با آدم
که سجده آن خاک پا کنم گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم و چنین چنین نضارت گهن بلبل ترانه ساز
با دل آزرده مند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا ناز با جان مستمند سخن پرداز فرد تغافل تو دلیل
از لطفت که این بهر کس آن خاصه از برای منست گاهی از بهار وصال یار دامن دامن گل عشرت
چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده ساعتی جام ولش از باده مسرت لبالب
و دمی جان غمگینش از غایت مدهوشی بهجت و انبساط را دطلب [?] چون گل شگفتگی هم آغوش
و تبسم گویان و لحظه چون غنچه با تنگدلی در جوش و معشوق جویان آری شعر در گوش مجنون
وعده الست جان مجنون زار بلای صحبت لیلی زرفت لیلی بس کن بس کن که داستان آتش ریز
عشق بتحریر در نیاید و این نائره شعله خیز به تقریر در نشاید فرد قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز و
دم درکش حسن این قصه عشق است در دفتر نمی گنجد مکتوب نهم بخدمت گرامی خلاصه
خاندان اصطفا نقاوه دودمان ارتضا شرافت و نجابت دستگاه میر خیرالله بلگرامی تحریر یافت [?]
خورشید نظیر انجمن افزای محفل سخن رونق بخشای مضامین نو دمن نگاه آموز تبسم مجلس چراغ
افروز بزم آفرینش نمکخوان اهلیت مرکب دیده قابلیت مجمع قوانین مروت منبع آئین فتوت
مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت و آفتاب مطلع
لائح باد که حصول مژده بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که وعده بعید منیت کلبه احزان تهی
دستان صورت و معنی را به قدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند سلسله جنبان

انبساطه

ونثیر از هر بند مجموعه انبساط گردید **رباعی** ای آمدنت باعث آبادی ما + ذکر تو بود مهرهٔ شادی ما + ما

چه بود که تا بشارت سازیم + قربان سر تو باد آزادی ما + اگرچه در عالم معنی دیده دلی و ساختنشه با چهره نظر

بر روی شاهد مقصود می گشاید و دل غمدیده منت معانقهٔ جسمانی مشاهدهٔ روحانی می نماید لیکن بحکم آنکه

فرد وعدهٔ وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد + دیده دارد سراپا انتظار از غایت انتظار

دیده را از انتظار **مصرع** چون گوش روزه دار بر الله اکبر است + سبب حقیقی و لطیفه انگیز که حی

نامه و پیام از میان برخیزد **بیت** بی تو جان قطره ایست بر لب عرق + در تو دیر آمدی چکید یک

ع قلم انجار سند سر شکست **مکتوب نهم** در جواب صداقت پناه فضیلت دستگاه میان

عبد الشکور پسر شیخ نور متوطن بلدهٔ فاخرهٔ جونپور مشتمل جفاکاری فلک ستم کیش و آزار [illegible] و رجوع اندیش

تحریر یافت ورود رقیمهٔ شوق آمود که بعد مضامین مرت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگرچه

آب حیات خط ذوالنعلاجین تنزل تا آسمان رفیع مبهج ساخت اما مطالعهٔ حقیقت حال ایشان که باوجود

چندین تکاپو هنوز زردار است در گرداب اضطراب [illegible] غرق [illegible] آتش تیز از گردش

گردون دون پرست تا بحاری که دانا بمکر و حیله اش گرفتار و نادان ازان [illegible] ست نمی تواند حرف زد که

درین روزبازار نادانی است عطاردان [illegible] که از غایت کم فهمی فرق میان [illegible] و [illegible] نمیکنند و [illegible]

کسب کمال است [illegible] فلک می کشند و بلند حوصلگان والا نژاد که از غایت [illegible] سرنوشت انجام

ازان صحبت آغاز میخوانند بجای [illegible] جام [illegible] گردید چشند **فرد** [illegible] شده مجروح زیر پالان +

طوق زرین همه در گردن خر می بینیم + معالجه کجاست که معدهٔ زمانه را از اخلاط فاسد [illegible] تنقیه

پاک صاف نموده بصلاح آورد و توشه دار [illegible] که در ازالهٔ امراض نادانی و ناقدردانی سپهر [illegible] گردد

بهرحال [illegible] های انبساط کمال آنست که تا تمادی ایام زندگانی همه وقت کشاده پیشانی در عیش کامرانی

باید بود گل خاطر عشرت را [illegible] غنچان حقیقی انگاشته لب بحون [illegible] بشود **فرد** [illegible]

صاف [illegible] ای مست [illegible] + که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است + الله تعالی مراتب [illegible] را دو

بادوستان [illegible] الوداد [illegible] تصور آن بیگانه [illegible] خانه [illegible] **مکتوب یازدهم** بجند

فضایل پناه فواضل دستگاه میان شیخ امان [illegible] مشتمل [illegible] ابیات تازه مضمون [illegible] بیت

[illegible] مشمول تحریر یافت نتایج طبع صاف [illegible] آن صحبت ان معنی شناس [illegible]

نکته پرور را محک سخن کامل و نکته پرور ان انشو را معیاریست قابل بهجت افزای ابنای حزین و مسرت پیرای
جانهای اندوهگین تا بعد ابراز لوازم شوق که گزارش و نگارش نمی پذیرد در معرض بیان جهانگیر
شمولیت پیرا مینگرداند که رباعی طبع زاد آن سمع مسرت نژاد و منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصراعش چون
ارکان عناصر سلسلهٔ سیادت داشتند بل از رهگذر لطافت مبانی و نزاکت معانی هر مصرعه از ان […] چهار موجه
بیگانگی که از […] و نثر تعلق مانند نقطه انتخاب بر کنار بوده فرو میگذرانید این غزلخوان بیت الحزن جدائی و
تنهائی را همدوش شادمانی تازه و هم آغوش کامرانی بی اندازه گردانید **فرد** تا ماه و آفتاب دست کوبستان را
غذای دل و راحت جان فرستند رجا که همیشه این ضیافت طبع معجز قرین با شعله تازه مضمون گل
[…] آن مقبول بارگاه بیچون شناسند لازم شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهت
املاک قطعه زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد دیگر با خدمت بسیار یقین است که در انجام کار
آن یگانه روزگار این دست یار را بسیار اثمار از این منت بیشمار خواهند فرمود **فرد** تا خاطر از فکر حق
شاد […]

مکتوب دوازدهم بخدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و جلال
دستگاه سید مظفر امین پرگنه انوپ نگر مشتمل بر تمهید […] واگذاشت غله محصول امین به انجام تحریر
یافت **بیت** شکر نعمت تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پرورده تست مسند
دولت اقبال و سجاده حشمت اجلال بوجود […] آن مشفق قدردان عمیم الامتنان سید صاحب جو زاد
کام […] الله عمره و قدره زیب […] زینت پذیر باد خیر اندیش […] خلیفه طالب علم بعد ادای تسلیمات
بندگی سمات […] ضمیر صافی پذیر سعادت اند و زان حضور پر نور السرور رسید اگر چه این فدوی
باستماع خوبیهای ذاتی و صفاتی آن ملاذ مهربان غائبانه آرزوی ادراک ملازمت سرا پا بهجت […]
دارد لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون باوقاته حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت داشته
بدعای واجب العرض می پردازد که چون پیش از این رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذر عدم وجه کفاف
متعلقان این کمترین سند مواری سی بیگهه زمین در مواد موضع سول آباد برضامندی مالکان
موضع مزبور بمهر […] حاصل نمود […] عنایت نموده بودند بحصول یک فصل […] را ایام بحالی ایشان […]
این سند بسر رسیده بود بعد از آن که این […] از غایت شوق کسب علم با اعتماد بکمال مهربانی عالمان
آن […] اقبال که البته […] سند بحال خواهند بود بمقتضای […] آن بارگاه

خواهند گرفت شد اند شعر را که صورت شعر دارد اختیار نموده بر آن اثنا رقیمهٔ مرقومه بقدوم میمنت لزوم سیر صبا
رشک چمن گردید از آن بار با وجود تشریف علم آن خیر الکرام از حصول زمین مسطور آن جماعت نان
طلب جان بلب بکدانه نرسید **شعر** هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه
تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست فیض رسان بیکسان سلامت الی الابد اگرچه از خبر شدت از محنت
شاقهٔ فقر و فاقهٔ متعلقان روزم چون شب هجران جانگداز است و شبم مانند روز قیامت دراز لیکن شکر
اینکه باریافتگان حضور بمقتضای فور مهربانی غله محصول ماضیه را بجای محفوظ امانت نگاهداشته اند طب
اللسان و عذب البیان مهیا شد از آنست **شعر** چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک
از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان درینصورت امید اندارد که غلهٔ مرقومه محفوظه حوالهٔ مالکان موضع
مذکور شود و آینده را نیز تصدیع توجهات کریمانه و مربیانهٔ آن مشفق مهربان ست **شعر**
زمین و آسمان تا برقرار است بدنیا نام نیکو یادگار است آفتاب دولت و اقبال لازال از برج سعادت الی یوم
المعاد **مکتوب سیزدهم** در جواب دوست اخلاص پرور بجان برابر میان ابو المظفر تحریر یافت
شعر نیم یک لحظه از یاد تو خاموش فراموشی شده از دل فراموش مهجوری و
مهجوری که تعداد محاسن اخلاق المجموعة الشمائل محمودة الخصائل طب اللسان و عذب البیان
مهیا شد الیسمه از جوش و خروش باطن محبت مواطن معرض بیان آرد هر آئینه روی خامه تیرگی پذیرد و
شعلهٔ آتش بنا سر در گیرد **فرد** ز شرح سوز غم آتش در پر روح الامین فتد اگر غم نامهٔ هجر تو بر بندم
ببال مرغ لهذا جام دل تو در منزل که از باده شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات مسرت
آیات آن نونهال چمن اقبال مالا مال و از ریزش و تراوش باز مانده بمطالب پرداخت که بمطالعهٔ مضمون
خلت مشحون رقیمة الوداد خاطر مضطرب الکوصول مژده خیریت اثر آن سرمایهٔ مروت و فتوت
روز و شب آگهی طلب بود دست عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساخت **مصرع** ای
وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که مغز سخن گفته اند از
شغل سبق عربی و انشا که هردو رفیق موافق اند خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که رخط
مهوشان بهره حسن خط نسخ میکشد و مشق کشا نروزی خواهند انگاشت [illegible] کمال کن که عزیز جهان
شوی کس بی کمال نیرزد عزیز من اگرچه آن عزیز سراپا تمیز درین مقدمه

حرفی بر زبان سلامت بلغمان نوختن ست لیکن بمقتضای دل سوزی که ثمره اتحاد معنوی ست نمیگذارد که لب ان
گشاده بر زبان می آرد **مصرعه** [illegible] چه کنم انچه در آن دل ست [illegible] بحکم آنکه اول نامه انشای محبت و حلم آرد
دوستی ایمان صادق الوداد ست تواتر و توالی وست آیندگان این حوالی تحریر مکاتیب بهجت اسالیب ست
افزای خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت بنسیم عنایات رب العزت شگفته و ریان باد **مکتوب ۱۴**
در جواب نصائح آمیز تربت نو اهل منزلت خلاصه خاندان مصطفوی نقاده دودمان مرتضوی باعث ارشاد
خاطر خیر خواه سید عبد الله مشتمل بر استعذار عدم اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتیب اختصاص رسم یافت
بیت مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد نگین نامه که از حسرت آب و رنگش
غنچه گل بر خود بپیچیده و از فیض انچه مشکبار رش بلبلان چمن یکرنگی را دماغ شوق عطر آمود گردید در شگفته ترین
زمانی ورود نموده طراوت افزای بوستان خاطر دوستان گشت انچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم
قلم تلطف رقم بود معلوم نمود مخلص نیاز از انجا که تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت
معنوی بمراحل دور افتاده خاطر صداقت ماثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده
با این ساز دو بآن نمی پردازد **بیت** رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست بلکه در میان من و تو همین سخن بو
نسیم اگر چه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی غنچه وار دلتنگ و از نهایت بی نوائی با بخت مخالف در جنگ
بود و سر سخن سرائی و خامه فرسائی نداشت اما بجهت عدم تحمل زبان حرفی چند از سراسیمگی خاطر بهیچ خرسند بقلم داده امید
که خادم [illegible] خیال نکرده [illegible] بعنایات انجاح بهجت سمات تسکین بخش خاطر حزین
خواهند بود والایام شادمانی بکام باد **مکتوب یازدهم** در جواب مکتوب بهجت اسلوب میان محمد یعقوب مشتمل بر استدعای
توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطلب مرغوب تحریر یافت مطالعه رقیمه الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص
را از بند غم و الم خلاص داد و سرمایه بهجت و شادمانی را بنیاد نهاد توجهات کریمانه غائبانه بحال این بیکس شامل [illegible]
داعی عقد محبت و اتحاد و شیخ الهداد در بهجت حصول سند نوبر گماشتن [illegible] معطوف کمال [illegible] الآمال سیدی خیر [illegible]
بیت الهی در جهان باشی با اقبال جوان بخت و جوان دولت جوان سال [illegible]
داران شهر نارسان کیست که انقدر تفقد بحال بیکسان فرماید و در انجام مهام خسته دلان سعی مربیانه نماید بحکم آنکه دخانه
[illegible] حرفی بس است احتیاج نیست که حرفی از اظهار مطلب بتکرار برنگارد **مصرع** آغاز کرده بپایان [illegible] بانتها
حسب [illegible] (قصیده پیر دستگیر حضرت میر رحمة الله علیه بر کاغذ [illegible] نویسانیده مصحوب [illegible]

اخلاص و قبول سید عبدالرسول مسئول نموده به نجاح خدمتی دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارات است صدیقا که همین
نطق نامه و پیام شادکام داند بهجت خاطر روز افزون باد **مکتوب شانزدهم** بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب
شبهات بیهوده باغوای ارباب ضلالت و بطالت می‌نمود مشتمل بر ارشادات نصایح بسمات در ضمن ضوابط علوم
موهوم یافت **فرد** آن من لفظ و یاد تو معنی + معنی از لفظ کی جدا باشد اگر در استعمال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم
اخلاق یگانه آفاق را از آنچه نباید مفروق و آنچه شاید مقرون از اراده این ناقص کم ظرف که از غایت اتحاد حاضر
و غائب خود را جدا نمی‌پندارد در اظهار مراتب صیغه شوق که میزان دانش صرافان نقود محبت معنوی زمن
جنس کاسد است در مبالغه نموده جوش و خروش خاطر بقلم می‌آرد اندیشه همت عالی فطرت است که بمقتضای آیه کریمه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول دل خود را از خیالات ذمیمه نهی منکر که دلیل ضلالت است احتراف ساز دو دانه مجرد
الف قامت را بانقیاد باطن نون ساخته بمزید تاکید بادای لوازم امر معروف پردازد از روی کسر نفس مفتح باب
مقصود بهمه حرکات و سکنات از فاعل حقیقی دانسته بموجب دلاویز بیت گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ + تو
در طریق ادب کوش و گو گناه من است + نیک و بد اجزاء بد را بخود ضم گرداند تا از طعن مجبول ضعفان معتزل آمین که
زعم مهموز خود در بیج و تفصیلی بخود می‌گویند و از غایت نهفت عقلی نابینایانه براه خطا میروند صحیح و سالم ماند اگرچه ایجال
تلافی فعال متصرف زمان ماضی که بیشتر و ز هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب الانسان حریص فی ما
منع محال مینماید لیکن اگر طالب صادق بمساعدت توفیق ازلی خود را انگروه والاشکوه حق پژوهان که از
تعلق دنیا سراپا در کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقی میباشند ملحق گرداند بحکم آنکه الصحبة موثرة با ثبات
صفات روحانی نفی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال از ضلال نگذراند و بمصحوبت شاید که در سایه هدایت
غیبی گشاید محبت پناها موتی دستگاها اینهمه مقدمات دلاویز را گلی الحقیقة تازیانه فعال انسر آیه امانی و امال سهم
خلاف قیاس مهدا زند بعمل نیارند تا که شام فراق بصبح وصال مبدل یابد فراموشی را که در باب محبت جائز نیست
از دوستان احباب الاخلاص حذف سازند دولت بهجت و بهجت دولت روز به روز مضاعف باد **مکتوب هفدهم**
بخدمت فضائل پناه فواضل دستگاه مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم هنگامیکه از قصبه خورجه به بیرون
تشریف داشتند ترقیم یافت **بیت** به بزم گنج گندری ای نوبهار حسن + رو بیجای سبزه برآمد ز ابر
چشم مخلص صمیمی عبارتی شایسته که در شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آنقدر وه سخن پردازان معنی طراز
و زبده معنی طرازان سخن پرداز بکار برد در کارخانه دانش و آگهی نمی‌یابد الحکم انمیصر ع دلا بیع خاموش

از ثنای توحدِ ثنای تست + عنان شد بر قلم را امیدن مشاطگی شاهدِ مطلب هیاید از آن باز کرآن هوشیار خوش
خرام مایهٔ جمعیت خاطرِ بی آرام آرزومندانِ محبت گزین در ظلمات هجران اسکندر وار هر دوش جریان گذاشته
مردم آن حوالی را خضر مثال بهره مند صورت و معنی نموده اند **فرد** زسر گذشت بی تو آب چشم + یکی از
سرگذشتهٔ بی تو ایست از این نیازمند دیرین که چو دریانایان سراب فریب زبان مشتاقان را فی الحقیقت موهوم
نیست از این و که **مصرعه** هر چه آن خسرو کند شیرین بود + همه جا و همه حال خیال کمال آن سرمایه فضل و کمال را
مطمح نظر دارد در عالم معنی خود را از بهرهٔ اندوزان انجمن حضور میسازد **فرد** گرد و رم از تو نقش تو ام در نظر است
دل پیش تست دولت من بیقدر بس است حقا که از غایت شدت انتظار **فرد** بجست و جوی خبر جانم از دریچه گوش
زمان زمان بسر راه کاروان آید + در صورتیکه حال چنین باشد امیدواران مشتاق را بر قیم خبر فرخنده اثر اینکه قدم
بهجت افروز بقدوم مسرت لزوم کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم رشک گلستان شعر یاد نمودن بر هم
جراحت مشتاق دلان است **بیت** باز آی که در سوز و گداز م بینی + بیداری شبهای دراز م بینی + همیشه هنگامه و زر
بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر معانی گرم باد **مکتوب پانزدهم** در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامه مصدر
مکارم اخلاق مورد مراحم اشفاق اقبال و جلال پناه شوکت و بسالت دستگاه میر سید کریم الله زاد عمره و قدره
تحریر یافت **رباعی** از طرف چمن نسیم اقبال وزید + در گلبن امید گل لطف دمید + یعنی که رسن
طالع و بخت سعید + پروانهٔ التفات عام تو رسید + گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و جلال ذات مجمع البرکات
منبع الحسنات خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخش سجاده
و سجادهٔ نجابت مشفق قدردان مکرم سراپا احسان مرحمت ما جبین سلمه الله تعالی بر شحات سحاب الطاف و انعام متعالی بی اجلالی
طراوت گیر و نضارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات عبودیت آیات
بعرض ملتزمان آستان رفیع المکان که مامن مستأنست میرساند که شرف مطالعه سرفراز نامهٔ مرحمت شمامه که
صبح شمع مقصود پروانهٔ آتش تواند بود سر عزت این اویه گزین حسرت را از خاک با فلاک رسانید **ع** ز سعادت
آنکس که نشه کند یادش + بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دل ایشان باده عنایت لم یزل لبریز است جرعه فیض را
از کام لب تشنگان زلال امال دریغ نمی دارند مرقوم قلم عطوفت رقم گشته بود که دریجا طوق سبق هر دو موجود است
بی تکلفانه خانهٔ خود دانسته بجمعیت خاطر روانه مصحوب شود سبب استظهار از انجا که این خیرخواه دست امید خود را از دامن
فیض ملازمت آن تکیه گاه بیکسان کوتاه نمیداند است عزم بالجزم داشت که پیش از ورود ممتاز نامهٔ نوازش آمود

استفسار کردن ۱۲

سعادت اندوز خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیرد و تحصیل علوم سرمایه استعداد خود نماید لیکن
ازین که بیت بلبل ز ادب پا ننهد در صحن گلزار تا گل بطلبکاری او لب نگشاید حصول این دولت
عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود درینولا که عنایت نامه مشتمل بر طلب خیر طلب شرف صدور یافت کثرت تب
که حجاب راه بود نگذاشت که پیشانی خود در السجود آستان فیض نشان فروغی دهد انشاء الله تعالی بعد صحت تمام
بربساط نسلک باریافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت بیت خواهم که همیشه در هوای تو زیم
خاکی شوم و زیر پای تو زیم خورشید اقبال از عنایت مطلع لایزال درخشان باد بالنون والصاد

مکتوب ۱۹ نوزدهم مشتمل بر طلب بسرمایه مروت و اتحاد دیباچه فتوت و داد اخلاص گزین با عشرت آرای خاطر
حزین میان بدرالدین هنگامیکه این فقیر بمقتضای تماشای باران گهرریز با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر
جنت نظیر حکیم صاحب نشسته بعبودیت تحریر یافت بیت سرو دیوانه شدست از هوس بالایش [illegible]
که زنجیر نهد بر پایش چاره ساز دلنوازا درینوقت خوش و موسم دلکش که از یکطرف سرو قدی در خروش و از جانب
دیگر بروی در جوش نرگس بانتظار قدوم بهجت لزوم آن گلبدن معنی چشم گشاده و شمشاد بجهت استقبال
آن سرمایه امانی و آمال بیک پای استاده سوسن بصد زبان نغمه شادمانی مینوازد و سمن یاسمین بدان حضور
سر از رنگ برنگ میسازد لاله پیاله بر کف نهاده و بلبل بهدیل ندای جزاکم الله خیرا در داده آری بی صحبت
یار گل بمنزله خار و بی مصاحبت دلدار گل بمثابه خارست بیت بی تو جان قطره ایست بر لب شوق
در تو دیر آمدی چکید اینک تا ابر بهار آبروبخش چهره گلزارست گلشن صحبت شادمانی شگفته باد مکتوب

بیستم بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت خان والاشان میان مصطفی خان سلمه الله
تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و تمنای توجه آنمرجع الآمال تحریر یافت رباعی ای خاک درت
قبله آمال همه وی کعبه کوی تست اقبال همه انعام تو عام ست چو نور خورشید زان یافته انتظام احوال
همه کمترین فدویت کیش خیراندیش خلیفه طالب لوازم بندگی و نیازمندی بجا آورده بعرض بهره وران
محفل فیض منزل میرساند که اگرچه مرسله قطره بسیامان بدریای عمان غایت بی ادبی ست و مکاتبه ذره بسپهر گردان
بخورشید درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از انجا که ع کرمهای تو ما را کرد گستاخ ترقیم حقیقت حال حسرت
مآل خود میپردازد و آن اینست که مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت فرموده بود [illegible] زیاده از دو هفته
از انجا نماند و زودتر رسیده خود در [illegible] گرم تلاش معاش فرمانی گردانند مگر سلامت از آن [illegible] که این کمترین [illegible]

درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضهٔ تب دو از ده دامنگیر صحت گردیده و نیز لاین ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی تن نیم قدم را برابر یک منزل میشمارد در منصوبه تحکیم عزم و عرض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار میان عبد الغفار را که سر براه کار و سلیقه شعار ست باسفارش تامه مهمات مطلوبه بواسطهٔ حصول این مطلب که بمراحم مربیانهٔ آن فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهات عامه و فیوضات تامه درباب این بیدستگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه پناه ندارد و توجه اتم مبذول خواهند کرد و الهی عمر و دولت در تضاعف باد

مکتوب بیست و یکم بخدمت محبت و مودت نشان میان جهان خان مشتمل بر نصایح دوستانه درباب استعذار گستاخی ها که در رنجش دل ریش کرده بود تحریر یافت

قطعه

تکیه بر تمکنت جهان نکند هر کرا دل پر از صفا باشد
زانکه در پیش صاحب دانش قلب اقبال لا بقا باشد

خان بلند مکان سلامت بر دولت سریع الزوال که اول او دود آخر آن لیست مغرور بودن و بشکر این جاه و جلال قریب الانتقال غمزه و گان از دلبری نمودن عاقبت کار را از مد نظر انداختن بیهوده و در خجالت بر روی خود گشودن آری **ع** بادل شدگان هر که در افتاد بر افتاد مغرور از آنجا که ملوک پرست از ذائقهٔ صافی طبعان نکته گزین لیس انداز گشته و دلبر بواسطه اینکه سراپا درست بگوش مهوشان سبزه خیز همراز و رباب که این چنین دو قبح از هر دو لفظ پیدا و هویدا است مقتضای آن شوخ و دوراندیش آنکه امروز کسی را منحصر بکمار زند که آن درویش دلریش را لطف و نوازش بیارند و ایشان بعجز تمام سر خود را بقدمش گذارند این استعفای گستاخیها را پایهٔ افتخار شمارند **بیت** گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست و ما علینا الا البلاغ

مکتوب بیست و دوم بخدمت مودت مرتبت و مهر و وفا یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت آثار شایسته کردار محمد عاشق تحریر یافت

رباعی

قاصد نبود محرم راز دل من
نی نامه کند تحمل مشکل من
آئینه و نماست جانان دل تو
هم از دل خویش بپرس حال دل من

و شان شوق بقلم نیاید و حدیث اشتیاق گفتن نشاید آری جراحت جسمانی نیست که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید این گریبان چاک نشده که سوزن و رشته بکار آید غصه الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو بیرون است لهذا تشریح آن بی پرده بمطلب میرود که حامل نیاز [illegible] مرد عزیز الوجود سلیقه شعار ست امید آنکه بوسیلهٔ جمیلهٔ آن نفع الخلق و جامع الخلق بسلک نوکران سرکار [illegible] احباب نظام یابد احرام ملازمت آنجناب الکرام بسته از انجا بانجام مرام نامرادی پرداختن و از رسیدی را بهره مند آن زد ساختن

دربارگاه صمدیت اجر عظیم در انتظار است که مشار الیه بر حم بارانه بلب تا نمی خواهند ساخت توجهات کریمانه از فکر قوت متعلقان
فارغ البال خواهند کرد خواهند دولت و شادمانی و بهجت و کامرانی روز افزون باد مکتوب بیست و سوم بتحدید
زبده سخن پردازان معنی طراز و نقاوه معنی طرازان سخن پرداز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان
عبد الغفار متوطن صوبه بهار مشتمل بر شغف نامه تحریر یافت بیت چو گل بخنده درآمد لب دل از شادی بهار اگر گلشن
لطافت و نسیم قبول آیات سامی صفات اخلاص در همان فرستین و نقاوه خاندان تبیش نخلبند بوستان جهان
طراوت بخش گلستان سخندانی فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص وسیله انجام مهام خاص و عام باد و آمین یا دیه
بهای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست و قلم بدین بیان آن نمیرسد فروغ ضمیر صافی پذیر میگردد که چون شرافت
پناه شیخ فیض ... متوطن پرگنه سکندرآباد غریب و نامراد است بجهت حصول حسب الحکم این مقدمه که الهداد خان
افغان ساکن پرگنه مرقوم بحمایت قاضی آنجا بجال مشار الیه بموجب حساب رو تقدیم مینماید بایار جهان آ
رسید امید که بدانچه مومی الیه فائز آرزوی خود گردد توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص را بمنت
بار منت بگذار خواهند انگاشت شادمانی و کامرانی و تضاعف باد مکتوب بیست و چارم بجدت محبت و خلاصه
اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یگانگی نونهال چمن یکرنگی محک امتحان طبیعت ذکی و غنی میان عبد الغنی تحریر یافت
بیت ... از تو ... که از درد ... غم بی ... تو خون میچکد از چشم ایام غم آتش شوق و آرزوی وصلت آن
اختر برج مروت گوهر ... فتوت معدن الفت و نبیتی یگانه کاخانه اخلاص انطفائی ... در دل لحظه بلحظه
... میگیرد آری مجنون شیوگان را که در راه محبت سرگردانند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و فرهاد منشان که در کوهستان
محبت بسنگ خلاف ... بجز از جمال شیرین تسکین نمی یابند صورت این مهجور صوری بوصول معنوی بر از حرف
شوق اگر از دل ... تو انداز و از جانبها بجا نهاهم از دست از آیین رسم پردازان عبارت طراز و عبارت
طرازان رسم پرداز دانسته پرده کشای چهره مطالب میگردد که در زمان محمود و آوان مسعود ... مقدمه لطف آمیز نگار نمود
عمر از آئینه سینه بی کینه زدوده پرتو ... اتحاد منزل بهجت و انبساط گشوده حقا که اگر آن رقیمه کریمه احرز جان
ناتوان خواهم ... و اگر آن نامه فیض شمامه را مرهم جراحت روح مجروح دانم بجاست بیت من که باشم که بر آن
خاطر عاطر گذرم لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ... که تا رفع حجابات دوری ضروری کتابت اخلاص پرست را
از لوح صافی ... نخواهد فرمود ... مکتوب بیست و پنجم بجدت مطلع انوار ... مخزن اسرار قابلیت
مجمع اخلاق زبده ... آفاق برازنده ... صمد میان شیخ محمد تحریر یافت بیت ... خوش ...

دارد که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد اگرچه صیت کمالات کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن مجمع ان
ارباب فضائل و محک امتحان اصحاب فواضل و مورد اجمع اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن عقده کشای
مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را غائبانه آرزومند ملازمت کثیر الموهبت ساخته لکن حصول این دولت
فیض مجمع وصول موقوف بر وقت داشته بود کلمه نیاز آمیز که تحفهٔ تهیدستان بی مایه به ازین نباشد خود افزا و ضمیر
عطوفت پذیر رسیده که ذات قدسی صفات آنحضرت در آن ظلمات چشمهٔ حیات است و این عقیدت اندیش از آن
منبع زلال فیض لاآمال سکندرشان همدوش خضر خان در خصوصیت امید آن دارد که تا این مجمع [illegible] منبع فیض خضر طالع
بوصول نوازشات گرامی خدمت کثیر سعادت تائید بعنایات نامجات مرحمت آیات سرافراز و مفتخر نموده باشند که سرفرو
نوازش کریمانه همان تقاضی اندیبود بیت گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست * خاشاک این که بر دل دریا گذر کند * [illegible]
افادت کرم بلو بالنون بصاد مکتوب نسبت او نشسته بخدمت گرامی آب گوهر منش تا بجوهر آفرینش
یگانه کاشانه تقدیر رسیده [illegible] سفارش دوستی تحریر یافت رباعی هر چند جدا بصورت شاید
[illegible] پیوسته بمعنی هست در منزل من * دل گشت زیاد من فراموش ملی * یاد تو فراموش نگشت از دل من
مخلص صمیمی خلیفه طالب علم بعد تجدید رسم صدق و اخلاص تشیید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر خورشید
اقتباس [illegible] آن [illegible] اتحاد کیشان [illegible] و تکیه [illegible] دلریشان اتحاد کیش میگرداند که حاصل [illegible]
[illegible] سر سربلند و سرو دستار ارجمند نیست [illegible] از غایت افلاس [illegible] و [illegible] بجای نان
قرص آفتاب [illegible] اقتضای مهربانی آن [illegible] کامگاری و کامرانی که بندگی بر ساحل [illegible] عازم گرامی
خدمت گشته و نصیحت آورد او که اگر مشار الیه توجهات کریمانه ایشان گل عشرت از گلشن امید چینند و نقد
مراد [illegible] چینند و براحم مربیانه آن [illegible] ایشان سرمایه جمعیت فراهم اند و دست گریبان پریشانی را [illegible] دامن
چاک [illegible] شمع کامیابی را برافروخته نهال ناکامی از بیخ برکنده [illegible] از اخلاص شعار
خواهد بود تا چاک [illegible] دامان [illegible] گریبانست [illegible] که دست دولت در [illegible] بخت ارجمند آن بخت بلند باد

فصل دوم در رقعات [illegible] اول

بنام [illegible] میان عبد الشکور که تن باد ای حقوق [illegible]
نمیند و دعوای با نقصان کینه کیش زبان بمقدمات لاطائل میکشاد و مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک صحبت
اهل نفاق تحریر یافت [illegible] تا توانی سر تا از صحبت [illegible] دلان [illegible] کامگار شد [illegible]
صحبت نادان [illegible] محروم بودن [illegible] بطالت [illegible] آدمی را فی الجمله امتیاز دارد [illegible]

تعدد استعداد پیوسته صحبت به از خودی جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحال این عزیز تمیز که نکته رسید
شایسته آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشد و حرف دوستان را
که بشفقتهای دلسوزی بقلم آمده درست بندیشته برنخورد برادرم بحکم آنکه سخن درست بمنزلهٔ دوست هر که دریافت دریافت
ع بر رسولان بلاغ باشد و بس رقعهٔ دوم بنظم و نثر توان خواند بدوستی تحریر یافت بر ضمیر منیر مهر نظیر آن
خردمند صاحب تدبیر معدن لطف و مخزن اشفاق منبع الجود مجمع الاخلاق بهجت افزای خاطر غمگین عیش
پیرای سینهٔ بی کین نمک خوان بزم صحبت هنر محک امتحان اهل سخن رونق فضل و زیب دولت و جاه
و انس آگاه میان شیخ نور الله واضح و لایح ست که این احقر از ره اتحاد شام و سحر از خدای کریم بی کم و کاست
داعی عمر و جاه آن یکتاست شرط انصاف آنکه پیوسته این محبت نحیف دل خسته تا زمان حصول حد
اگر از سر التفات جان پرور بمکاتیب ابتهاج آمود یاد گردد عجب نخواهد بود نامه بر حرف اختصاص تمام
کرده شد و السلام و الاکرام رقعهٔ سوم عبارتیکه بحضور ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مجمع
ارباب فضایل مرجع اصحاب لایل خان بلند مکان منبع الجود و الاحسان نواب ارشد خان در استدعای
قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب علمی تحریر یافت من هیچدان بیدستگاه را که اسباب از دست
داده بیگامی بسوی کامی ننهاده کو سر و برگی که بگزارش مقدمات شایسته سوسن مثال زبان ناقص بیان
گشاید یا بنگارش عبارات سنجیده که از عالم معنی زبان بود داشته باشد جرات نماید نواب مهربان قدردان
سلامت اگرچه در خدمت باریافتگان حضور بودن سرمایهٔ سعادت جاوید حاصل نمودنیست لیکن در صورتیکه خود را باشغال
تعلق متعلق گردانند هر آینه از کسب علوم که بجهت این دولت فیض لزوم لذائذ روحانی و جسمانی گذاشته دل نهاد
گرت غنیمت بحر و هم میماند آری ع یک خانه دو میهمان نگنجد حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود بحق
الملک الودود رقعهٔ چهارم بخدمت سرمایهٔ جمعیت دوستان خاطر حزین میان شیخ غلام محی الدین متضمن عدم
تربیت سنگدلان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت فضایل پناها فواضل دستگاها به تربیت چنین کسی که
کتاب و کباب امتیاز ندارد و چیدن و چیدن را جداگانه پندارد در دوختن گوهر را در خلاب انداختن ست و نکته
علم بامثال این قسم مفهم آموختن دل را بی آتش سوختن ست بحکم آنکه ع صحبت بیگانگان بدتر از اسود نیست سعی و
دلسوزی شبانروزی در باب وی ابتر اند و بوجی باز آن مجمع الجهلا خود را اخلاص گروند که درخور مزاج آن
سرمایهٔ مسرت و ابتهاج جاگیر لذیذ بهم رسیده و دوستار برطبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی مصرعه

موافق

صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست جمعیتی که دل دوستان خواهد و جان دشمنان کاهد قرین حال
فرخنده مآل باد **رقعهٔ پنجم** در جواب دوست صحبت گرای مهیا هر رای مشتمل بر ترک صحبت
یاران آشنا و بیگانه خوش تحریر یافت دولت و سعادت یار دیدهٔ بخت بیدار باد مکتوبی که درباره حق
ناشناسی و ناسپاسی یاران کاشی برادر گمانی که اول بلباس دوستی بود آخر بلباس دشمنی محکم نموده بود
برجاست **ع** اصل بد از خطا خطا نکند + برادرم بحکم آنکه از گل کاغذ بو نمی آید و غنچه تصویر نمی‌شگفد **فرد**
نخست موعظت پیر مجلس این نخست + که از مصاحب ناجنس احتراز کنید + دوستانت مستعد و دشمنانت مردود
بمنه و کرمه **رقعهٔ ششم** یاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته فعال
بثمرات مرادات حال و مآل مثمر باد سفینه که بیاض فرستاده سواد شب سپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمون
جان مرا از بند غم رها نمود رسید خاطر را گل گل شگفانید این مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شدت طوفان امواج
دل آن نسخه جمعیت را سفینه وقت خود ساخت و بر این مصرع دلآویز پرداخت **ع** سفینه که در بحر ها بوده است
تا بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه‌گر
باد برب العباد **رقعهٔ هفتم** مشتمل بر نصایح دوستانه که دوستی که سبب جور و جفا میتاخت و در خلاص
هم میباخت نگارش یافت **بیت** بود دشمنش تازه و دوست ریش + کسی کش بود دشمن از دوست بیش +
و بتدارک یاران ناساز صحبت آنکه از پهلوی آن پایه فاد آرام بخش دل بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب معلی القاب
شکوه گذارند و گرداب اضطراب است عجب آید که دوستان موعظت را افسانه انگاشتند و تخم محبت در مزرع
دل خاص و عام نکاشتند **بیت** چند خرامی و تکبر کنی + دولت پارینه تصور کنی + الحال از آن مجمع القلوب
تلافی زمان ماضی مطلوب تا محبت محبان صفاکیش مرهم گذار دل ریش بیش از بیش است آن مهر افزای
جوهر جگر از سپهر مطلوب نظر دانا دلان حقیقت آگاه مقبول خاطر سخن سنجان ترف نگاه باد **رقعه
هشتم** یاری که نخوانده و بلهو و لعب میگذراند محتوی بر مقدمات نصائح تحریر یافت **بیت** زمان
خوش دلی دریاب دریاب + که هر دم در صدف گوهر نباشد + برادر من دریں جمعیت که از طرفی باری و از کسی غباری
بر سر خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و در بطالت و ضلالت گذرانیدن بنای عشرت کندن و
مهر جهت حشید نیست **ع** قدر نعمت نشناسد بزوال مطلع نظر از حصول استعداد و قابلیت
بازی و تماشا جوی پدر بزرگوار بودن بسعادت جاوید حاصل نمود نیست **فرد** حافظ گرت رسید پیمان ملامت

در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودنست بیت حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است
کوته کنیم قصه طول کلام را + توفیق رفیق باد رقعه نهم ۹ بدوستی که بجهت دفع آزار چشم ادویه طلب داشته بود تحریر
یافت دیده ولا که خبر آزار چشم آن نور چشم مروت چشمه نور فتوت وسمه ابروی دانش و کاهی مردمان سپیدی یا سیاهی رسید
بچشم آن چشم و چراغ اهل بیت که بچشم این دوست سراپا چشم مژگان سنان گردید الله تعالی چشم آن مردمک دیده ما
را از چشم زخم زمانه برکنار دارد و چشمداشت آنکه ادویه فرستاده را بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت را بنگارند شفای
چشمی و صحت جسمی مقارن حال آن سلاله عز و کمال باد رقعه دهم ۱۰ بدوستی که از دوستان دوستی دوست گرانی
خاطر بهم رسانیده رو گردانیده بود تحریر یافت فرد آتش مزاج من بگذار این عتاب را + چین جبین مدید
آفتاب را + دل خیراندیشان را بناوک ملامت دوختن و سینه ایشان را به نایره غضب سوختن باعث ناکامی
و بی آرامی میداند لهذا آن سرمایه جمعیت و بهجت را از تخلل آگاه میگرداند فرد تا آنکه طرفان حریفانه
قدر بختی نه ایم + دانه که حکیم ما را گردش چشم شماست + زیاده برین نمک بر جراحت پاشیدن جان بیدلان
را بگزلک ستم تراشیدن ست در خصوصیت آن محبوب القلوب را باید که بتلافی گذشته گراید و برین ابیات عمل نماید
نظم دل بدست آور که حج اکبرست + از هزاران کعبه یکدل بهترست + دل گذرگاه جلیل اکبرست + کعبه
بنگاه خلیل آزرست + خلق پسندیده مقارن روزگار بهجت آثار باد رقعه یازدهم ۱۱ بآن جمعیت خیراندیشان
و آرایش محمد درویش که بظاهر خود را خسرو ثانی می ستود و بباطن مشق غفلت می نمود تحریر یافت بیت
غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش + شاید همین نفس نفس واپسین بود + رموزدان کارخانه تکوین و آنجا دراکه دل
به نشاط این کهنه رباط نمی بندند و بر نغمات این خراب آباد سست بنیاد اساس نمی نهند شایسته آنست که هر دم
را دم آخر تصور نموده بی حرکت زبان و لب ال را مشغول بذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ماسوی الله بپردازند
شعر یک لحظه جدا مباش از یاد خدا + عمرت گذرانست جواب از ته دل + پیوسته پاس انفاس مصاحب
دائمی آن تیقه شناس حقیقت اساس باد رقعه دوازدهم ۱۲ در جواب دوستی که شکایت یاران بانی نوشته
بود تحریر یافت همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی باشند آنچه از حکایت و شکایت یاران خرده جو نوشته بودند که بظاهر
در اخلاص کوشند و بباطن کار دشمنی نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه باین کرده بی شکوه محبت داشتن دشمنی بر
خود گماشتن ست لیکن بحکم آنکه مصرعه با دوستان تلطف با دشمنان مدارا + بلطف و مدارا پرداخت
دوستان بانی را شرمنده ساختن ست مصراع اینهمه از تو آید و چنین ها تو کنی فرد هر که او نیک کند

یابد + نیک ... میکند یابد + توفیق کریم اخلاقی و عمیم اشفاقی رفیق باد رقعه سیزدهم ۱۳ نیکوخصال
حمیده اقبال سید جلال که خود را از کسب کمالات باز میداشت و آیات لهو و لعب بر صفحه حال خود مینگاشت تحریر
یافت ع بندگی باید میرزادگی منظور نیست + نقابت پناها نجابت دستگاها باغوای جمعی فرزندان
کم ... شرافت ... ست نظر انداختن و بغرور ... خود را پامال جهالت ساختن از پایه اعتبار
ارباب حالت افتادن و ابواب کهف و تاسف بروی خود گشادنست آری فرد مجردان طریقت بنیم
جو نخرند + قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست + برادرم تا طالب صادق دل را از خیالات ذمیمه خالی نگردانم
خود را بشرف تحصیل دولت علوم فیض لازم رساند درباب علم که ترکیب از عین و لام یافته مشعر نیست که
تا آنکس چشم بر نفی ندارد جوهر مقصود بدست نیارد مصراع نفی را اثبات شد اندر علی را + فرد تا طمع
نبرید ز ملا ... + آن به که نامه را بدعا مختصر کنم + توفیق کسب علم و حصول مراتب حلم یاور باد بعمرت مزید رب
المجید رقعه چهاردهم ۱۴ مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل میان محمد فاضل تحریر یافت فرد
یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز + که برحمت گذری بر سر فرهاد کند فضیلت پناها ضمیر آگاها امروز که
مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز است اگر بقدوم مسرت لزوم خود کلبه احزان این ناتوان ارشک
چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان مهجور پردازند غایت عنایت ست بیت دران بزمی که شمع
روی تو نیست + چراغ دیده را گل میتوان کرد + هنگامه افادت و افاضت بکرم رب العزت گرم
باد رقعه پانزدهم ۱۵ او صنعت ... یعنی از خواندن اول لب بر سد طلب دستی که بهش هم
از همین قبیل بود تحریر یافت ازانجا که دیده در اشتیاق ان یگانه آفاق اشک ریزان و سینه از آتش فراق آن
سراسر اشتیاق شعله آه و ناله خیز است درینصورت اگر از روی تلطف و التفات که طریقه یاران اتحاد وفاق
الوا است دوستان جانی را از تشریف خود خورسند گردانند مرانیه خاطر را از نگرانی انتظار آرام دهند
زیاده چه نگاشته آید اسد تعالی عیش و نشاط جاودانی رفیق گرداناد رقعه شانزدهم ۱۶ بخدمت محبت
و صداقت اطوار موالفت و مخالصت آثار مقبول درگاه ... میرسید محمود تحریر یافت مخلص پرور ... و
نواز ایارانی که در خلا و ملا دمساز و همراز بودند و بعبارت آرایی خود سلب لباس یکتایی مینمودند دست بمیش
خیر طلب از شکایت ایشان دفترها کشودند و زبان امانت ان ... خیر اندیشان ... نهادند اگرچه از
ضرر مقالات پریشان انجماعه بد کیشان غنچه دل ... وستدار نشگفت مگر از من و کرع جواب جاهلان باشد

حرفی نگفت اما درین صورت آن معنی شناس کارخانه تقدیر گشاده پیشانی قطعه مسیح ثانی حکیم خاقانی
عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بود نشست قطعه هرکه چون کاغذ قلم باشد دو زبان ... گاه
همچو کاغذ سیاه کن رویش چون قلم گردنش بتیغ بزن تا تیغ آبدار آفتاب از نیام مشرق بر آید شمشات
چون قلم بریده باد و تا قلم زبان نگار صفحه قرطاس نگین نماید دستان مثل کاغذ گو ... نشان باد رقعه
هفدهم بسرمایه آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا سبحانی که بعد انقضای ایام جوانی
کسب علم پرداخته بود تحریر یافت بیت پیر که دم ز عشق زند بس غنیمت است + انشای کهنه بود نوبس
غنیمت است الحمد لله و المنه که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که نتیجه
حسنات حال و مآل است بخاطر شریف تمکین گشت و دل عیش منزل خیال ما طفل هنگامه پردازی لهو و لعب را
بهشت آرزو دارد که بموجب این بیت دلاویز بیت بهر کاری که همت بسته گردد + اگر خاری بود
گلدسته گردد ... بسیار استعداد بهم رسانند و یاران مجلس نشین آفرین گر خود گردند بعونه تعالی
بر وجه ... کمالات صوری و معنوی گردانا در تحریر النون و الصاد رقعه هیژدهم بر ...
برادر ... شعار ابو المظفر تحریر یافت ما از یاران چشم یاری داشتیم + خود غلط بود آنچه
پنداشتیم ... باید ... مخطوظ باشند عجب می آید ... که تغافل ایشان چنین شوق
محبت اندیشان ... سفر دریا و تو ایم همچو ایم
بیگانه شود که آشنا ایم + مراتب ... و اتحاد ... افزون باد رقعه نوزدهم بخدمت ... خان
ذیشان ... امانت خان بموجب ... میان مسعود که درخواست پروانه ایشان
بحجت ... برادران و خویشان ... تحریر یافت صاحب مهربان عمیم الامتنان سلامت
چون ذات قدسی صفات ... آمال ... انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد لهذا
این مضطرب الحال ... فیض ... امید کمال آرزو دارد که بار یافتگان حضور این قدر را
از ظلمات ... انتظار بر آورده خضر مثال بر چشمه حیوان مراد رسانند و سکندر وار آواره دشت حرمان
نگذارند بیت عنایتی کن و ما را بکار ما بگذار + که کار ما همه موقوف بر عنایت تست تا پروانه هنگامه افروز
شمع بر سوزست شمع دولت و اقبال پروانه محفل ... باد دولت جاوید غلامی کناد بحرمة النبی
و آله الامجاد رقعه بستم بپایه غمگسار آرام بخش دل ... صداقت ... میان ...

حقیقت حال خیریت مآل خود قلمی دارند بیت ایم و وارث عزیزی عیسی تواند شد طبیبی از آنجا که جام خواهش این
خام طمع بی سرانجام از نور باده مراد فروغی نمی یابد و آفتاب مقصود بر در وش آرزوی دل محبت آمود نمی تابد ع
روز رم بغم و شب بالم میگذرد در نصیحت بحکم آنکه اگرچه تشنه زلال سیرابی بسراب تسلی نمی یابد اما بامید تسکین میشتابد
بدین بیت حافظ طمع ببر ز عنایت که عاقبت آتش زند بخرمن غم دود آه تو امید که گاه گاه برقم
حقیقت حال خیریت اشتمال پرداخته تسلی بخش خاطر مهجور گردیده باشند که بدین وسیله از گرداب اضطراب آمده
بجمعیت گراید ع چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن مسرت نشاط روز افزون باد رقعه بیست و
یکم بدوستی که انبه فرستاده بود تحریر یافت بعد تعداد شوق که فوق البیان است مشهود ضمیر صداقت
تصویر باد آن انبهای نغز سراپا مغز که قوت روحی توان گفت رسید و ذریعه اطلاع و شکر بخشید خانه آباد شکر مهربانی
های محبت از رگ و ریشه قلم خشک پوست برون است از آنجا که تحفه شالستان آن سرزمین همین تواند بود و اگر گاه
گاهی بارسال آن رشک میوه های بهشتی ضیافت ذائقه میکرده باشند دارد بارگاه محبت گنجایش دارد والعاقبة بالعافیة
رقعه بیست و دوم در جواب دوست محبت منش میان اله بخش باظهار لوازم اتحاد تحریر یافت صحیفه
المودة ورود نمود در باب علم ابرار داستان را که بمزید تاکید رقیم یافته بود دیده از رنج برکشود رقعه شناسا
دوستدار را که منبع اظهار آن مرهون منت بیشمار است از جمله مخلصان محبت شمارند و گفتار و کردار مخالف صفی
خود بانکار زد بیت ز سینه تا بلبم سالها شود محبوس برآن نفس که تمنای تواند ران نبود اسباب دولت
آماده و ابواب بهجت گشاده باد رقعه بیست و سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت امی که
ساقی ساختی عیش مرا از دور روید دو با او اگر دو تو اسکب دوری تیز گرد مطالعه نامه محبت افزای محبت
روای آن نو چیده ثمره مروت و وداد و نو چیده حدیقه فتوت و اتحاد که سراپا راحت و سر بسر جهت بود و بصارت چشم ابصار
افزود و انبساط که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش بحسن خلق فرا یاد ضمیر خلت آباد دارند ع همیشه
دوستی پسندیدست همین رخساره حال بحال عافیت و جمعیت مقرون باد رقعه بیست و چهارم
تجدید محبت و دوستی در سفارش دوستی تحریر یافت پیوسته بکار جمعیت صوری و معنوی باشند
شنیده رسید از ابدال طریقه اخلاص آن مودت دستگاه و این خیرخواه را آگاه گردانیده بودند آنچه
قسم عزیز الوجود واله در هر امور مرجوعه جرأت و دلیری دارد و از صافدلی انصاف فرمایند که تاکی
ست بادلیری با سوی باقتضای یاری بخلاف گذشته کاری کنند که باعث فرزندگی طبیعت

نه خندیدگی دشمنان **بیت** وا دست دست حق که بدست درِی لی + دارد وگرنه بهتر ازین پشت خار دست
توفیقِ مراتب شناسی و قدردانی رفیق روزگار خجسته آثار باد **رقعه بست و پنجم** در سفارش تحریر یافت مهربانا
قدردانا داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد لهذا آنچه از تکلم مضراب دل و زبان **ع** هست
رهی عالم از ابدل + حواله وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینه حال خیر اندیشان ست نموده مطالب ضروریرا
بقلم می آرد که حامل رقیمهٔ نیاز سپاهی جان نثار سلیقه شعار ست اگر بمین توجهات کریمانه بلب نانی رسد حسابی خواهد
بود **بیت** بر دارش ز خاک و سانیش بر فلک + هرکو بدامن تو زند چون غبار دست **رقعه بست و ششم**
بدوستی که افشای راز خود کرده بر هم زن هنگامه جمعیت خود شده بود تحریر یافت **بیت** اگر جز تو داند که راز
تو چیست بر ین عقل و دانش بباید گریست جان من سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن و راز خود
را بروی روا انداختن و نزد اسرار با غبار باختن چه سبب جور و جفا بر خود تاختن ست گذشت آنچه گذشت آینده
اگر بخاطر آید دست بباید یافت که بموجب السر اذا جاوز الاثنین فشاع برین بیت عمل نماید **بیت** راز را
با یار خود هر چند بتوانی مگوی یار را یاری بود از یار اندیشه کن توفیق رفیق باد **رقعه بست و هفتم**
در جواب دوستی مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش نقطه بالا دارد تحریر یافت مشاهده اخلاص نامه اختصاص آمود
آن نقاوه خاندان صفا و خلاصه دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزود و در ماده انقطاع و انفصال معامله دوست صداقت
نشان سلطان خان که مرقوم قلم تودد رقم شده معلوم نمود از کرم کارساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت
دستگاه موافق خواهش آن صادق الاتحاد معامله مرقومه منقطع گردد و عدم حصول ملاقات فرحت سمات محض از کثرت
اشتغال ست والا در لوازم مصادقت و اقصور ندارد و او را در همه اوقات مرادات حاصل کناد
رقعه بست و هشتم خدمت والا مرتبت خان بلند مکان عظیم الشان فیروز خان در سفارشی تحریر یافت صاحب
قدردان نمغیر سان سلامت از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان استهمام بی اختیار
ست امید آن دارد که التماس این محبت اساس در باب مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب که مفصلاً حقیقت حال
خیریت مآل خود در انجناب کثیر الموهبت گزارش نماید درجه اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش آرزو تابد
دولت و اقبال تضاعف پذیر باد بحرمة النون والصاد **رقعه بست و نهم** بر صنعت الفاظ غیر منقوط
نگارش یافت داد رسا دادرسا مالک ممالک سدا و مومل مامن سامی دادا محمد مراد را همواره محروس دارا دورود
مراسله کرم آمود دل مهموم دعا گو را مسرور کرده اطلاع احوال و اداء کرده الا احاطه آلام و احد احد کلک گوهر

سلک امحال در عدم ادراک سرّ هو الله الصمد هرگاه اهل کمال ادراک اسرار علوم العلما ... آخر کمال حاصل حکمة الحکما
هرگاه اکرم اولاد آدم سرور معموره عالم در عدد احصای حمد و آلاء لا کلام آمده حوصله درک مردم خاص معدوم
الله معکم کل حال **رقعه سی ام** بخدمت عزیزی که درخواست نوکری داشت تحریر یافت استهود ضمیر فیض آمود
باد خط زیبا نمط و متانت عبارت رقیمه آن فضیلت دستگاه که باین خیرخواه نگارش یافته بود رفعت اقبال
پناه رای گرد دهر اس که قدرشناس معنی اساس است دیده مشتاق گردیده اگر ایند خاطر آید دو سه روز حقیقی سلسله
جنبانی نوکری آن خلاصه خاندان اهلیت نماید بصورت بهره اندوزی تعمل آرد جمعیت خاطر روز افزون الله **رقعه**
سی و یکم در جواب عزیزی که حقیقت پریشانی خود نوشته بود نگارش یافت ع خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست
بمطالعه محبت نامه اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب مستطاب خورشید اشتهار رقم زده
کلک بدایع نگار شده بود حیرت رو نمود بصورت انتعالی فطرت یگانه روزگار را الحکم لله **فرد** خدا گر بحکمت ببندد
دری ز رحمت گشاید در دیگری شاکر بودن موجب مزید نعمت است جمعیت صوری و معنوی نصیب باد **رقعه**
سی و دوم بخدمت رفعت و اقبال پناه خان ذیشان رفیع المکان جلیل القدر عظیم الشان همت خان تحریر یافت
صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت و صداقت نشان محمد خان شتب و تعبد مجالس اشفاق
آن منبع الجود و الاحسان رطب اللسان و عذب البیان ست آری فرخنده طالعی که ایصال نفع در فطرت خسته
دلان شکسته بال منظور داشته بانجام مهام خاص و عام پرداز دهر آینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانه عاقبت آباد ساز
دولت و عمر از حد املا و انشا مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد **رقعه سی و سوم** در جواب عزیزی
در سفارش تحریر یافت ع بساعتی که تو لا کند بدان تقویم مفاوضه بهجت افزا رسید که در شرح خوبیها
و نیک سلوکیهای محبت پیرای بهیا هیرای مرقوم بود معلوم گردید از انجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار است انشا
الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی را که مظنون خاطر دوستان است بیایقین رسانده و بکردار
و گفتار شایسته خود را از مصاحبان ممتاز میگرداند چراغ قدردانی و مراتب شناسی فروزان و سینه کینه حسود مجمر غم
چون عود سوزان باد **رقعه سی و چهارم** بخدمت اختر برج مروت گوهر درج فتوت محبت نشان امان
کمال خان مشتمل بر اظهار حقیقت دوستی دوستان ... و ترک صحبت ایشان تحریر یافت خان رفیع الشان
بلند مکان سلامت از یاران آشنا و بیگانه خو که بظاهر لباس دوستی رنگین و به باطن اساس دشمنی محکم نمایند نرد
دغا باختن چهره محبت را در شستند محبت اندوختن است و صحبت چنین کسان پرداختن خانه

خانهٔ عیش من از ویران ملحق است اگرچه آن مقبول ارباب کمالات متین این قسم مقالات نمود اما مقتضای تجربهٔ اخلاص
یاران یگانه حرفی چند دوستانه مرقوم نموده زیاده ازین زیاده است رقعهٔ سی و پنجم در جواب دوستی
تحریر یافت مکتوب صداقت اسلوب مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال کاشانهٔ تلطف شمامه بود
رسید باعث مزید انبساط خاطر گردید صداقت پناها چون از دل شکسته کاری نمی آید و از دست فروبسته
عقده نمی‌گشاید پای همت را از ترددات بی اثر لنگ ساخته و بابن آن پرداخته بیت ما کار خویش با خداوند
کارساز سپرده‌ایم تا کرم او چها کند سلامت باشند رقعهٔ سی و ششم در جواب عزیزی نگارش یافت
عروس مطالب چهره‌گشا و رونما باد آنچه در باب بیوفائی و عدم خصوصیت گدائی که حرف دوستانه نشنود و از رعایت تکلو
اندیشی امل و متاع خود را پامال قطاع الطریقان نمود قلمی بود الحق شعر آنکس که ندانست خوا ایش بر
ابلیس بکار روبار یار پیش دهد در زیبولا از غایت پریشانی و حوادث آسمانی تیر قامتش چون کمان و آن پیشانی
بدر تمثال که از نقوش ندامت گذشته هلال گشته در بدر سرگردانست درین صورت عیب از آنکه آن مطاباتش خطا
پوشی نظر عواطف و پرورش کریمانهٔ خود نموده بدستور سابق عز و امتیاز بخشند صلاحی دیگر مطلع نظر دوستان صداقت
اثر نیست ع برمن منگر بکرم خویش نگر محبت خاطر روز افزون باد رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهار
اخلاص و بستگی با اختصاص خلوت دستگاه میان رحمت الله تحریر یافت شعر ما باید تو سلامت بخیال تو
خوشیم غیر یاد دیدن تو هیچ پریشانی نیست خیال نکنند که دوستدار را انتظار و مخالفت باز دوا از آئین مروت
برگذشته بیار دیگر پرداز و انشاء الله تعالی تا دم حیات است نامت گویان و وصلت جویان خواهد ماند
بیت این نیست که حافظ را مهرت رود از خاطر کان سلسلهٔ پیشین تا روز پسین باشد رقعهٔ سی و
هشتم بدوستی که از غایت ملالت بگرداب هلاکت افتاده بود مشتمل بر مقدمات تسلی طراز تحریر یافت
بیت باید چو برق خنده زنان زیستن جهان نی همچو ابر بر سر ما گریستن تنگنای کشمکش زمانه
وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون حرف ... مستمر داشتن است مقتضای فرهنگ دور اندیش
آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب حصول و وصول دولت است گرایند ولیکن چون در انکشاف جمعیت
صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار تاکنون اتفاق افتاد رقعهٔ سی و نهم در نوشتن بر استدعای قیمه
الوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی بجهت سبکگاه میر علی تحریر یافت همیشه خط ریحان سر آن نفیس نویسان
روزگار که صد در شاهوار و خیب بهای ثلث آن نیز ز خجلت ... مهوشان گلعذار باد دیرگاه

دیار است که مخلص صمیمی با وجود نسبت بندگی که بدرجه کمال تحقق است بود و وقوع مهر طلوع کامیاب نگردیده

خبر جان جمعیت آل آن سرمایه فضل و کمال که تعلیق خاطر این شکسته بال بدان مستمر است شنیده حیات که بخلاف آن

پیوسته از صحت مزاج عافیت امتزاج خود بقلم آرند و مستدام دیرینه را که خط نسخ بر صفحه زمینات کشیده تقویم پارینه

پندارند تا قلم نگین رقم نقوش مشکین بر چهره کافور صبح جبین کشد صحایف حال آن برگزیده درگاه ذوالجلال تقوم

تسطیر نموده مرقوم باد رقعه چهل و یکم بنخل پیوند چمن نشاط شیرازه بند مجموعه انبساط صدر نشین یکان شیخ میان

محمد شفیع در سفارش تحریر یافت و اسن و کنار نامه ای بکلمات اشتیاق و مقدمات افتراق مشحون ساختن با واقعی معطل

نظیر جرم پر واضح است لهذا این اشکر امید و بر سر گزارش مدعا می آید محبت پناها خوبیهای ذاتی و صفای باطن و

اخلاص گزین میان تاج الدین که در خواست پروانه خان مهر مکان و الاشان اعنی بیجان از مخلص حقیقی را بر بیان آورده

کرده بر یاد دو باد آن صداقت نشان بر نگار دکر توجه کریمانه مبذول داشته خیر طلب ابا منان مشمول خواهند فرمود

شعر تا زنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ بعد از وفات کس بکس احسان نمیکند **توفیق** و وقت

نوازی رفیق باد **رقعه چهل و دوم** بمیان شیخ عزت احمد در سفارش نگارش یافت مروت و داد با وفا و

داتحاد دستگاها مخلص صمد فتح چند چند بار سفارش این و آن در باب رفع مناقشه برادران بنام نامی نواب الا مناصب

حاصل کرده و با آنکه حق بجانب خود داره و ره بجائی نبرده در این صورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافه انام است

در باره این بیچاره جلوه ظهور دهد احسانیه بار منت بیشمار بر ذمه و مستدام نهند **فرد** سپه دار سری بجانکه ... جهان

... کرده مدارج دولت اعتلا و ارتقا باو ... **رقعه چهل و سوم** ... که

نامش از ابیات مرقومه بطریق توشیح برآید دل در دست نیاز از وحشت بغداد بیتحریر یافت مکشوف ضمیر زرین ابیات

مه جبینی چو سرخ زیر ده کشو و
سرو و بیش قد او ست غلام
عید روئیش بهشتی سعید
آنکه خورشید است سایه از و
لب عیسی از و ست در گفتار
معنی از لفظ او فسون ساز و

یاس را صورت امید نمود
باد او و رو راد هد نسیان
بهره بخشد چه از قسمت بعید
لطف او مرهم جراحت دل
یوسف از مهر او زلیخا وار

راحت افزای بیدلان گلنام
ور و او طعنه زن بصید ...
دولت حسن رشته بایه از و
جو هر لعل او ست حیات دل
لفظ از معنیش بجو و ناز و

با دل از ارسال نامه و پیام محبت التیام از خیر اندیشان مستهام در یغ و ...

تخم مهری در مزرعه دل خالص نزل کاشتن بسعی صفی ما مضی آینده
بیت کم نگر ... خود ...

اگر بدخشان لعل سازد سنگ را گلشن مسرت نشاط شگفته باد بالنون والصاد **فصل سوم** مشتمل بر دو **قسم**
اول در مراسلات تهنیت آمیز **مراسله اول** در تهنیت کدخدائی دوستی نگاشته یافت **بیت** شکر خدا
که از مدد بخت کارساز ✝ بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست ✝ قاصد فرخ فال نامه بهجت شمامه متضمن شادی
کدخدائی آن سرمایه امانی و آمال رسانید و بقدوم مسرت لزوم خود خاطر دوستان را انشاط آگین گردانید الحمد لله والمنه
که آن مسیح عصر سخنوری بر مسند کامرانی همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پروری بر تخت شادمانی
هم آغوش زلیخا نشست پیمانه عشرت لبریز گردید و جانانه راحت انگیز در بر رسید امید که فرزند شمس و قمر آن سعدین مبارکی
و خرمی تا طلوع نیرین در برج عشرت و شادمانی همقران باد و آن قرین را کامرانی و خرسندی تا سطوع سعدین از
کسوف و خسوف شدائد زمانی در امان **مراسله دوم** در تهنیت فرزند بخدمت ایالت اخلاق مجمع الاشفاق سخنفهمی
چون اوجی شیخ پیر محمد قنوجی تحریر یافت **بیت** هزار شکر که از لطف قادر جاوید ✝ شگفته شد گل دولت ببوستان امید
مطلب سراپا طرب بالوف تهنیت و بشوق تحیت از زبان مسباط نشان دل نشاط افشان بایصال مژده آن
بشیر بعلام خامه ارزنگین و نامه مسرت آگین میگرداند که در زمان محمود داوان مسعود سروش فسحت خورش
بشارت فیض اشارت بگوش محبان فراموشی فراموش ساخته خاطر مخلصان را بدین نغمه روح افزا خرسند گردانید و خنده
طالعی که قدسیان گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و شبستان جهان را بنور طلال عمره بر آمیختند فلک از نهایت کامرانی برقص
آمده و هلال از رعایت شادمانی صورت مهد بر آمده و فیض اعجاز عیسوی بپایه گری خود را عشرت آمود نمود و ید بیضای
موسوی از شمع تجلی جمالش روشنی بخود افزود و آفتاب جهانتاب بکمال شوق ذره صفت گوهر سان پذیره زلیخا شمائل
مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید **بیت** سزد گر از کمال خوبی او ✝ کند پیر فلک یعقوبی او ✝ غرضکه در هر خانه
شادیانه کامرانی و در هر کاشانه ترانه شادمانیست الله تعالی آن تازه نهال چمن اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد و ثمرات
حال و مال شمه پیوسته بر ایشان و بر جمیع دعاگویان مبارک گرداناد بالنون والصاد **مراسله سوم** در تهنیت صحت
از بیماری تحریر یافت الوف حمد و ستایش شایان بیهمال و صنوف شکر و نیایش ایزد متعال که آن حمیده خصال خجسته فعال
را از ورطه ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی منش را از بند حزن و ملال آزاد گردانید
بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست ✝ که این مژده آسایش جان ماست ✝ الله تعالی آن تازه نهال گلشن
شادمانی و آمال را از صرصر شدائد زمانی محروس و مصون گرداناد و بر طبق آرزوی دل تو دشمنان بجمیع مرادات صوری
و معنوی رساناد **مراسله چهارم** در تهنیت بخدمت ملازمان رفعت و اقبال پناه خان بلندمکان

بانیه جان تحریر یافت **شعر** صبا بخوشخبری هدهد سلیمانست که مژده طرب از گلشن سبا آورد مخلص حقیقی
خلیفه طالب علم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه مقرون تهنیت شادی و مشحون تهنیت و مبارکبادی مشهود
خاطر عطوفت مظاهر میگرداند که از نسیم این بشارت فرخنده بشارت ریاض آمال و امانی مخلصان و القه الواد بصفا و نضارت
فت و از شمیم این نوید سرور امید مشام عیش و کامرانی دوستان اسنخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که
دعای خیر اندیشان درجه اجابت یافت و نقاب مقصود بر دوش آرزو دیشان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات
آن والا فطرت دقیقه شناس شایسته علات بلند تر درجات ارجمند است **بیت** این مراتب که دیده جهودیست
کار کلی هنوز در قدرست + بمقتضای مهربانی که در طلب دوستدار امیا رفته بود خبر بینی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضائل
پناه فیوض صل دستگاه میان محمد طاهر که فضیلت و کمالات ایشان بران مامن خیراندیشان ظاهر است بجمعیت تام
و بیلاقی ایام معطله خاطر خود را مغلوب خطرات لهو و لعب نمیگرداند لیکن از آنجا که خیر طلب جهان نثار درین باده
بی اختیار است امیدوار دارد که بعد یک هفته **بیت** آیم بسر کوی تو بویان گریان + عشاق صفت وصل تو جویان
جویان + امید که تا مسند سپهر با قبال آفتاب زین و محلی است و پایه کرسی بدولت عرش مشرف و معلی مسند امارت
و فضائل بوجود فیض آمود مبارک و میمون و وجود منبع الجود در آن مسند جاه و جلال فرخنده و همایون باد **مصرع**
بحق صباح عهد بحق اهل جهاد **قسم دوم** در مکاتبات تعزیت انگیز **مکاتبه اول** مصیبت نامه که مطلعش
آتش افروز جان و مقطعش سوز روان بود رسید و بر وقع جانگاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر دلشده راحلات زندگانی تلخ
نمود و صرصر گلشن شادمانی تیرگی افزود صبح از مشاهده این حال گریبان بر خود درید و شام از ملاحظه این ملال لباس سیاه
پوشید فلک از بار غم و الم پشت خود تا گردید و از چشم ملک خونابه حسرت چکید آفتاب از غایت رنج زرد گشت و
ماهتاب چون اهل ماتم در حلقه مصیبت آب طراوت افتاد و خاک خشکی بنیاد نهاد آتش خرمن اندوه پاک
سوخت و باد مجنون اسباب کوچه گردی اندوخت هرگاه جهانیان را حال چنین باشد در زندگی این دوستدار صورت
راکه تواند شناخت و بهم نشینی این رادیه گزین الم که تواند پرداخت **بیت** همه تن خون شوم ز دیده چکم + گرندانم
که گریه را آخر ست + القصه این داستان آتش فشان را آن قلم میسوزد و گریبان کاغذ شعلها میفروزد از آنجا که دست
هر آفریده از نقد بقا کوتاه و همه را الگذر برین شاه راه است در صورت معنی شناس کارخانه تقدیر را انا که اولا
خود بصبر گراید بعد از ان غمزدگان مصیبت گین را تسکین نماید ان الله مع الصابرین **مکاتبه دوم** در
تعزیت یا دوستی تحریر یافت خبر حیرت اثر واقعه الملمه آن گل گلزار انس و بهارستان قدس داغهای تازه بر دلها

و اتمام توشۀ سیاه‌بختی از چشم سرشک‌بار به‌رسم [illegible] ناله را بفلک رساند و از عشاق را چشم گریان مانند ستون
کبود و سپید بی زبان از گفتگو بیرون و غنچه صفت تنگدل در زاویۀ فرقت نشسته الا از غایت حزن زعفرانی خونبار
حسرت گرد و سنبل چون زلف مهوشان درهم و پیچیده بس که از بس که از تحریر این حروف غم اندود قلم سوزد
و از تقریر این مقدمۀ الم‌آمود زبان شعله‌ها برآورد و بحکم الناس حیلتی متعارف و عیش انشا دهن
کهنه را جامه [illegible] آن عادت است کاکله بعروة الوثقی شکیبائی معتصم نموده لب بجزع و فزع نکشاید و باستقلال
کمال از لبری و تسلی متعلقان خود پرداخته **بیت** گر نخل رفت میوۀ او باد یادگار دریا اگر گذشت در شاهوار باد

مکاتبه سوم در تعزیت دوستی تحریر یافت از استماع خبر قضیۀ ناملائم آن مهر درخشان گریبان ماه بهشت برین
و هم آغوش حمین نشینان خلد نیفض آگین تا الم و تحسر روی نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها گشود و کباب از غایت الم
صورت کباب گردید و عشرت را بزاران خار حسرت در جگر خلید و دیده از این واقعه جانسوز از سیلاب بنیاد نهاد و سینه از
نائرۀ شعله افروز در التهاب افتاد آخر الامر دوستان را بالاسخ الاتحاد بمقتضای این **بیت** عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال
صد سال میتوان بتمنا گریستن از جزع و فزع که عادت دلبستگان صورت و لباس است باز ماند و تحفۀ فاتحه و
درود بروح آن مسافر عالم محمود هم خسته دلان مجروح گذرانند ظاهر است که آن موزه‌دان کارخانۀ تکوین و ایجاد
بزبان بقای حیات مستعار رمی پی برده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت است زده باشند
آری **بیت** آنکس که اولش عدم و آخرش فناست در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

فصل چهارم در آداب القاب و خاتمۀ کتاب **القاب پادشاه** کمترین فدویت کیشان عقیدت آئین بدیع الزمان
لوح جبین را بنقوش سجدات بندگی منقش داشته و رقوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بر صفحۀ تارک نگاشته
بموقف عرض ناصیه‌سایان بارگاه خواقین سجده‌گاه شاهنشاه ملایک سپاه ظل ظلیل ایزد متعال نائب مناب
دادار مهمال که فلک از شوق سجودش سر بسر در رکوع و ملک از ذوق آستان بوسیش همه با خضوع است میرساند
نوعی دیگر کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر عجز و نیاز بر آستانۀ عبودیت داشته بپای ارادت و نگسار در
راه بندگی گذاشته بموقف عرض مقتبسان محفل نور آگین دمستان انجمن انجم تزئین بندگان حضرت قدر قدرت
قضا صولت باعث امن و امان قبلۀ جهان و جهانیان میرساند **نوعی دیگر** کمترین فدویت منشان جان فشان
تهورخان بوسیلۀ سجود عقیدت آمود کلاه زربرتیمان سوده و در راه بندگی چون آفتاب بسر پیموده بموقف عرض
فلکان جواهر بساط ملاقت مناط که [illegible] سپهر با همه عظمتش کم از بساط شطرنج است و بسیط زمین به پیش

همین و لتش مالامال گنج میرساند نوعدیگر عقیدت منش سراپا نثار عبد الغفار الف قامت را به تسلیمات فدویت
سمات نون ساخته و سر افتخار را بوسیله سجدات نیاز تا باوج ماه بر افراخته بموقف عرض بار یافتگان انجمن انجم جمع
مستفیضان محفل آفتاب شمع شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند مکین و مکان رحمت اعظم از کار
انام پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند القاب شاهزاده کمترین فدویان جان نثار عبد الستار
که گل افتخار به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه که قبلهٔ حاجات مقبلان حق بین ست بر افراخته بعرض ملتزمان آستان سدره
مکان نواب بلال رکاب صاحب عالم و عالمیان که آستان مرادات صاحبدلان دین زمین ست میرساند نوع
دیگر کمترین خانه زادان عقیدت آئین محمد مسعود بعد تقدیم آداب بندگی و تتمیم قواعد پرستندگی بموقف عرض ایستادگان
انجمن انجم نبات سعادت شان و زان محفل سپهر جناب نواب خورشید رکاب صاحب اورنگ عظمت و اجلال
و ساید حشمت و اقبال گره کشای کار فرو بستگان مرهم بند جراحت دل خستگان صاحب عالم و عالمیان میرساند
نوعدیگر کمترین فدویت کیشان عقیدت اندیش محمد درویش آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده
بعز عرض بهره اند و زان محفل فیض اندوز بار یافتگان انجمن افروز نواب قمر رکاب غرهٔ ناصیهٔ دودمان
تره صد سلطنت و اقبال تمام لطف سراپا احسان صاحب عالم و عالمیان میرساند نوعدیگر کمترین خیرخواه
دولت ابد قرین شمس الدین بموقف عرض مقربان بارگاه آبهت و جلال بار یافتگان درگاه عظمت و اقبال صاحب عالم
و عالمیان میرساند القاب بیگم صاحبه کمترین خانه زادان عقیدت آگین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی
و غلامی بموقف عرض محرمان شکوه و دولت اقبال و حجاب نشینان سرادق عصمت و جلال نواب قدسی القاب سپهر
احتجاب ملکه مهد زادان صاحبهٔ زمین و زمان میرساند نوعدیگر کمترین داعی دولت ابد طراز محمد نیاز آداب کورنشات
بندگانه بجا آورده بعز عرض حاجبان سدهٔ سنیه و محرمان عتبهٔ علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب میرساند القاب
نوابینان عظام پرورده لطف و احسان حسین خان آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بموقف عرض
بار یافتگان بساط فیض نشاط محفل سامی نواب والاجناب جهانبانیان مآب خجسته القاب نواب صاحب قبله
میرساند نوعدیگر کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب کورنشات عبودیت سمات بجا آورده بعز عرض
سعادت اند و زان حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب قبله میرساند
القاب استاد انفاس قدسی اساس ... ارباب فضایل کعبهٔ اصحاب فضل مقتدای کاملان
منازل تحقیق مقتدای سرداران اهل تدقیق مظهر آثار ... افاضات حضرت ...

سلمه الله تعالی معروف بارشاد مسترشدان واثق الانقیاد و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذره بی مقدار بعد ادای آداب
عجز و انکسار که طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعرض فیض اندوزان انجمن هدایت موطن میرساند

القاب ارباب فضل ذات فیض سمات کاشف دقایق فروع و اصول واقف حقایق معقول و منقول
مجمع الفضائل منبع الفواضل حضرت میان‌جیو سیتو مرجع ارباب فضل و کمال باد بعد ادای لوازم عقیدت کیشی بعرض
ملازمان آستان فیض نشان میرساند

القاب مشائخ عظام اشراقات انوار خاطر قدسی مآثر مظهر فیض
الهی و مورد کرامات نامتناهی وسیلهٔ ارشاد انام واسطهٔ هدایت خاص و عام یگانه بارگاه قرب حق مقرب بساط احدیت
حضرت شیخ جیو ظلمت زدای خاطر عقیدت کیشان باد بعد ادای آداب ارادت نشانی و لوازم تسلیمات بکیران
بعرض [illegible] ره اندوزان محفل فیض آگین میرساند **نوع دیگر** لوحهٔ خاطر قدسی مظاهر منهل تشنگان زلال
کمال مجمع افاضات انوار ذوالجلال فرازندهٔ لوای تصوف و فروزندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ جیو برقوم
مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد بعد ادای تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان
میرساند

القاب پیر و مرشد رباعی ای هادی ارباب طریقت قلمت + وی مرشد
اصحاب طریقت کرمت + کلکت چو خضر آب حیوان سیراب + انفاس مسیح تازه گشته ز دمت + میامن اوقات
فیض سمات قبلهٔ ارباب تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی مخزن لطایف قدسیه
معدن معارف انسیه [illegible] غرایس مقامات و سمه طراز ابروی کرامات قدوهٔ مسالک حقیقت و اسوهٔ پیشوای
مناسک طریقت و سید [illegible] حضرت میان‌جیو مد الله ظلاله و نواله و فضاله بر ذکر مسترشدین راسخ الارادت و مستفیضان
واثق العقیدت متواصل باد بعد ادای آداب بندگی و انکسار که طریقهٔ عقیدت مندان عبودیت دثار است خود را
فراموش ضمیر [illegible] سعادت اندوزان محفل هدایت منزل میدهد

القاب قضات مسند
شریعت [illegible] بابرکات مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی جیو زیب
آیین زینت [illegible] تشیید لوازم عبودیت و تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت
نشان میرساند **نوع دیگر** ذات مجمع الحسنات سالک مسالک معدلت و قضا قاضی مراسم
[illegible] حضرت قاضی جیو [illegible] نظام شرع متین موجب قوام دین مبین باد بعد تمهید لوازم
بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد

القاب صدر رباعی ای صدر نشین محفل عز و جلال
از نام تو زیب یافت توقیع کمال + شد صرف همای دولت و اقبالت + اوقات حیات اهل فضل و افضال +

عظمت و اجلال صفه دولت و اقبال همواره بذات بابرکات قدوه علمای متبحرین تذکره فضلای متقدمین و متاخرین
خلیل خوان هدایت و افضال دلیل طالبان معرفت و کمال افتخار المحققین استظهار المتقدمین مجمع ارباب
فضائل مرجع اصحاب و لائل وسیله آرامش مفلسان باعث نوازش بیکسان قبله حاجات اهل زمین کعبه مرادات
سفلا حق بین رحمت اعم فیض اتم ضاعف الله نواله و جلاله محلی و محلی باد بعد ادای آداب تسلیمات عقیدت اشتمال
لدی الملتقا حصول امانی و آمال ست معروض حاشیه بوسان بساط جلالت مناط میسازد **القاب شاعر**
زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر + شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر + لطائف طبع گوهر فشان و ظرائف ذهن
فیض نشان آن [illegible] ی بزم نظم گستری در رونق افزای مجلس هنر پروری شیرازه بند مجموعه سخن نخل بند مضامین نو
و کهن نشاط بخشای غمزدگان انبساط پیرای دلشدگان باد بعد تحریر قصاید شوق نام مشهود خاطر الهام اثر
میگرداند **نوع دیگر** خاطر فیض مآثر آن مبدع قوانین نکات بدیع مخترع ابیات ترصیع و در دوسی فصاحت سحبان
بلاغت میان شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد شرح تعداد توالی اشتیاق
مکشوف ضمیر فیض تصویر میگرداند **القاب حکیم** ذات مسیح صفات آن مرهم جراحت دلخستگان کلید کار دربستگان
مبدع قوانین شفا مخترع آئین دوا مجمع ملکات قدسی منبع معالجات جالینوسی شیرازه بند ضوابط حذاقت موسس قواعد
حکمت [illegible] روزگار و باعث تندرستی ضعیفان بر دوام باد بعد القاب دعوات شوق اشتمال
مکشوف خاطر فیض [illegible] میگرداند **القاب اهل نجوم** لوح خاطر صافی از آن ادب آموز
مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق آسمانی کاشف اسرار دقائق نهانی
برقوم واردات غیبی مرقوم باد بعد ترقیم صحائف وداد مشهود ضمیر [illegible] منور میگرداند **القاب منشی رباعی**
ای از تو خجسته گشته آثار قلم + انشای لطائف بوجود تو کار قلم + از مدح تو عاجز است منشی زبان + در وصف تو
قاصر است گفتار قلم + طغرای فرامین فضل و کمال عنوان مناشیر دولت و اقبال بنام گرامی و اسم سامی آن سر
منشیان ارباب فصاحت و بلاغت سر حلقه [illegible] اصحاب صناعت و براعت مطلع انوار [illegible] این شمس
انور مظهر آثار مضامین [illegible] کرام [illegible] بر فلک [illegible] تراشان بزم [illegible] مست
[illegible] همواره بعنایت ذو المنن مزین و معنون باد بعد انشای صحائف محمدت و ثنا و املای رسائل دعوات
منزه از شائبه ریا مشهود رای عالم آرای که لطائف عبارات را مخزن و بدایع استعارات را معدن است
میگرداند **نوع دیگر رباعی** ای آنکه فصاحت ز حقائق [illegible] ز کلک تو اسرار دقائق ظاهر + ز الفاظ تو انوار

معانی روشن به ورخط تو نامه فضائل فاخر بدایع قلم دُرربار دخانهٔ گوهرافشار آن قدوهٔ سخن‌شناسان ارباب بدایع

زبدهٔ دقیقه‌یابان اصحاب صنایع شیرازه‌بند مجموعهٔ عبارات مخترع تو آمین استعارات نخل‌بند بساتین مضامین نگین تسجیع

محمد امین الدین برادام الله کماله و فضائله موجب تفریح خاطر صغایر و کبار باد بعد اتصال شوق و آرزوی حصول خدمت

فیض موصول مکشوف ضمیر ارشاد تخمیر که مظهر انوار ازل و مصدر آثار لم یزل است میگرداند **القاب پدر** به حد رتبه

بلندپایهٔ آن قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی‌نعمتی جیو بر سر اولاد اجمعاً الی یوم

القیام مخلد و مستدام بعد آداب لوازم آرزومندی باد آنکه دولت تو هرسه که متکفل وصول سعادت جاودانی

و متضمن حصول مرادات جهانی است معروض میدارد **القاب جسم** الی آخر تمامی شجاع آفرین ذات عطوفت

سمات آن قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ دینی و دنیوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی ملاذی قبله‌گاهی حیات

پیوسته بر فرق عبودیت کیشان سراپا نیاز پرتو انداز دارا و بعد ادای آداب تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول

سعادات دارین و موجب وصول مرادات کونین است عرضه میدارد **نوع دیگر** ذات مرحمت سمات آن قبلهٔ

حقیقت و مجاز و کعبهٔ آرزو و نیاز مشفق فیض‌رسان مکرم مهربان حضرت ... جیو همواره بر سر عبودیت کیشان

پرتو ظل‌گستر باد بعد ادای لوازم تسلیمات بندگی سمات که سرمایهٔ سعادت دارین است معروض ضمیر مهر تنویر میدارد

القاب او رکلان جمعیت صوری و معنوی شمایل جمال فرخنده فال نوکان اخوت نشان عطوفت نشان

ملاذ مهربان مشفق قدردان بی‌ام جیو باد بعد تبلیغ رسائل آرزو و حصول خدمت سراپا سعادت معروض میدارد

القاب فرزند باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت و قرهٔ باصرهٔ دولت فرزند ارجمند

همیشه به رشحات سحاب الطاف خویش شمر و رشته کمال صوری و معنوی رساناد بعد ترقیم دعوات مزید حیات که

ورد دل و جان است معلوم نمایند **القاب برادرزاده** صفحهٔ حال بهجت اشتمال آن محمود الخصائل

و مجموعهٔ الشمائل سعادت شعار خجسته اطوار برقوم انجاح مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد

ادعیهٔ طول عمری و حصول بهتری اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده منش آنکه **القاب برادر خرد**

کامیابی بهار آن برادر بجان برابر بلنداختر فرخنده طالع سعادت اثر راهوار تکسب علوم فضل و فهم نرد داشته

هم آغوش بهجت تازه گرداد بعد تحریر صحائف دعوات طول عمری معلوم آن بعبارت حشمت و نضارت رسم باد خاتمه

کتاب مشتمل بر چندی از قوانین **قانون اول** در بسط آداب و ورود فرامین عنایت مضامین بر تبلیغ

قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از افق عنایات خسروانی ورود یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذره بمقدار از فلک وا گذرانید

نوع دیگر شرف ورود فیض آمود رقیمهٔ بلیغ جهان مطاع مایهٔ فخر و اعتبار این فدوی جان نثار همسر فرقدین گردانید
نوع دیگر شرف صدور فرمان وحی توامان سر عزت و افتخار این خانه‌زاد سراپا اعتقاد را از حضیض باوج فلک
الافلاک رسانید. **قانون دوم** در ترقیم آداب ورود نشان فدوی جانفشان بشرف ورود نشان عالیشان منیف
بجبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود **نوع دیگر** شرف ورود نشان مرحمت عنوان فرق [illegible] را [illegible] خورشید موجب رفعت دولت
جمشید بخشید **قانون دیگر** شرف صدور نشان والاشان لازم الاذعان فرق [illegible] بمدارج سعادت
دارین گردانید. **قانون سوم** در بیان اسامی مکاتبات که در محاورات نویسند تفقد نامه [illegible] مسرت افزانامه
عنایت شمامه [illegible] نیاز نامه تلطف قرین صحیفهٔ شریفه گرامی نامه تلطف [illegible] نمیقه
انیقه والانامه تلطف طراز رقیمة الوداد نمیقة الاتحاد اخلاص نامه بهجت قرین اختصاص نامه نشاط آگین بهجت نامه
اخلاص آمود اتحاد نامه خلت شمامه نامهٔ بهجت آمیز فرحت انگیز مکتوب مرغوب بهجت اسلوب رقیمهٔ خلت طراز
مکاتبه دلنواز مراسله نشاط افزا نامهٔ دلکشا مسرت پیرا مفاوضه صداقت مشحون مکاتبه خلوص مضمون صداقت
نامه اخلاص آمیز اتحاد نامه اختصاص انگیز مسرت نامه خصوصیت آگین خصوصیت نامه بهجت آئین خلت نامه
صداقت تزئین محبت نامه اتحاد آگین مودت نامه اتحاد طراز انبساط نامه دلنواز **قانون چهارم** در
بیان حصول مکاتیب پرتو ورود یافت پرتو ورود انداخت ورود نمود شرف صدور یافت عز ایراد یافت
بهجت افزود مسرت افزای دل اتحاد منزل گردید نشاط بخش دل [illegible] گردید [illegible] بهجت تازه گردانید همآغوش
مسرت بی اندازه گردانید نضارت افزای بوستان خاطر دوستان گشت تسکین ده خاطر حزین گردید انبساط
پیرای خاطر اخلاص اثر گردید باعث مسرت و انبساط گردید وسیلهٔ نشاط خاطر اخلاص گزین گردید موجب
مسرت و نشاط گشت موجب انشراح سینهٔ بی کینه گردید باعث مزید خلت و اتحاد گردید باعث [illegible]
سراپا اتحاد گردید باعث نشاط خاطر اخلاص پرست گردید غم زدای دل [illegible] گردید ظلمت [illegible] طرد
مظاهر گردید ایوان محبت شادمانی بر دل [illegible] منزل [illegible] خاطر را قرین مسرت شادمانی نمود سرمایهٔ ابتهاج خاطر
محبت اثر گردید. **قانون پنجم** در بیان الفاظ ترقیم مکتوب الیه مرقوم قلم فیض رقم گشته بود مرقوم قلم مرحمت
شیم گشته بود نگارش پذیر [illegible] مرحمت شمامه گردیده بود مرقوم قلم فیض توام گردیده بود رقم پذیر کلک عطوفت
تصویر شده بود نگارش پذیر قلم بدایع نگار شده بود رقم پذیر [illegible] بدایع آثار شده بود [illegible] قلم نکته سنج معنی یاب
شده بود نگارش [illegible] سلک [illegible] گردیده بود مرقوم قلم مشکین رقم گشته بود ترقیم یافته بود نگارش یافته

بود آنکه در اج یافته بود مندرج گردیده بود قلمی بود مرقوم بود مرقوم نموده بود نگاشته کلک خلت طراز شده بود
ایما رفته بود اشاره شده بود تحریر پذیر قلم بهجت تصور شده بود **قانون ششم** در بیان تحریر حالات
گزارش حال کرم او بحال همین توجه آن قبله آمال بر نیک منوال است جریان اوقات مقرون بشکر واهب
العطایاست احوال این محال مقرون بشکر ایزد متعالست آنکه بود انچه و قرین حمد رب المعبود است
مجاری حالات این نواحی مقرون بعنایات لایزال است واقعات این سرزمین موجب شکر و ستایش
ایزد جهان آفرین است گزارش حالات نواحی مستوجب حمد الهی است تعالی **قانون هفتم** در بیان الفاظ
امید متوقع که رجا کرده آمل که ترصد که توقع آنکه مامول که مرجو که توقع که مترصد است که به ... تمام عطوفت کریمانه
آنکه مقتضای دانش و دوراندیشی آنکه آنسب نسبت مقتضای عقل و بدین دقیقه قرین آنکه لازمه محبت و داد
آنکه بمقتضای محبت و اتحاد آنکه مقتضای اخلاص آنکه علاقه حرف آنکه شایسته دوستی آنکه مناسب یکجهتی آنکه
... لائق مودت صمیمی آنکه شایان آئین مروت و فتوت آنکه اتحاد را مقتضی نسبت اخلاص
صمیمی اقتضای آن ندارد امید که این خزف پاره چند که مسمی بجامع القوانین است بحکم ستحسین بیت
سخنم قطره بود و سمع لطیفان صدفش ٭ قطره را دولت دردانه شدن از صدفست ٭ تا ابر بهاری
آب بخش چهره گل و نسیم نوروزی غنچه گشای منقار بلبلست چون و همه مشکبار زهره جبینان نازنین مقبول
خاطر موزونان معانی تعشق گزین و چون صفحه نازنینان زهره جبین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد
شعر از حرمت آنکه ایزد پاک کرد است خطابش به لولاک

لا اله	تمام شد	لا ام

الحمد لله که نسخه جامع القوانین مشهور به انشای خلیفه تصنیف خلیفه شاه محمد بتاریخ دوم جمادی الاخری
سنه ۱۲۶۲ هجری در مطبع مسیحائی واقع کانپور محله بگاپور باهتمام کاربرداران جناب افاضت مآب
مولوی مسیح الزمان سلمه الله بالبر والامتنان طبع شد

راقمه رنگین لال